

هو العليم

فرق عزت واقعی با عزت ظاهری

سلوک خانواده - طهران - جلسه ۲۹

بیانات

حضرت آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سره



اعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
وصلی الله على سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد
و على آله الطیبین الطاهرین
و اللعنة على اعدائهم اجمعین الى يوم الدين

عدم ضرر گمراهی دیگران با وجود هدایت یافتن انسان

در قرآن آیه‌ای است بسیار قابل توجه و دقت و عمل در روش و رفتار:
﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مِّنْ ضَلَّىٰ إِذَا أَهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^۱

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید ضرر آن کسانی که به گمراهی رفته‌اند متوجه شما نخواهد شد در وقتی که شما هدایت پیدا کردید و به راه رفتید، بازگشت همه شما به من است. به آنچه انجام دادید، من به شما خبر و اطلاع خواهم داد و پرونده شما را [آشکار] خواهم کرد.»
شما وقتی که در راه هستید دیگر هر که می‌خواهد به بیراهه باشد و به هر تعدادی می‌خواهد باشد و به هر کمیت و کیفیتی که می‌خواهد باشد تفاوت نمی‌کند، مهم این است که شما احساس کنید که در راه هستید و هدایت پیدا کرده‌اید، این مهم است.

این آیه از آیات بسیار مهم است. الآن که داشتیم می‌آمدیم با خود می‌گفتم چه آیه‌ای را به عنوان شروع صحبت بیان کنم که مناسبی هم با عرایض داشته باشد و بتواند ما را در فهماندن و فهمیدن مسائل کمک کند که یک مرتبه این آیه به نظر آمد و دیدم واقعاً چه آیه عجیبی است! تمام عزت اسلام و مسلمین و عزت اهل حق و توحید و معرفت در همین آیه گنجانده شده است. آیه خیلی عجیبی است!

اختصاص عزت به خدا و رسول و مؤمنین

در یکی از آیات در سوره منافقین خداوند می‌فرماید:
﴿يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنَهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۲

«اگر ما به شهر برگردیم این پیغمبر و یارانش خواهند دید که چه بر سر آنها خواهیم آورد و خواهند دید که چگونه آنهایی که در میان مردم عزیز هستند، ذلیل‌ها را از شهر بیرون می‌رانند و شهر را در اختیار می‌گیرند. (بعد خداوند می‌فرماید:) اینها نمی‌دانند که عزت برای خدا است، عزت و بزرگی و مناعت اختصاص به پروردگار دارد و برای رسولش و برای مؤمنین هم در سلسله طولیه [همین عزت وجود دارد].»

خداوند متعال در جای‌جای قرآن مجید به تعابیر و طرق مختلفی مثل (هُوَ الْعَزِيزُ)^۳، (هُوَ الْعَزِيزُ

۱. سوره مائده (۵) آیه ۱۰۵.

۲. سوره منافقون (۶۳) آیه ۸.

۳. سوره زمر (۳۹) آیه ۵ و سوره دخان (۴۴) آیه ۴۲.

الْحَكِيمُ)،^۱ (فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا)^۲ این معنای عزت را برای مردم توصیف کرده است.

عزیز یعنی عدم احساس خلأ و نقصان در وجود

عزیز به کسی می‌گویند که هیچ جهت نقصان و ضعفی نداشته باشد که بخواد به واسطه آن ضعف خود را به صورت و ظهوری درآورد که آن ضعف را ببوشاند. به کسی که در میان دوستانش مورد احترام و توجه است، عزیز می‌گویند. به کسی که از نظر ظاهر دارای پست و مقامی باشد، عزیز می‌گویند. به کسی که جهتی در او وجود دارد که به واسطه آن جهت در خود احساس کمی و خلأ نمی‌کند، عزیز می‌گویند.

عزت دو قسم است: عزت ظاهری و اعتباری یا عزت واقعی

حالا یا این عزت، عزت ظاهری باشد مثل اینکه فرض کنید يك نفر به ریاست، وزارت، سلطنت، حکومت یا پست و مقامی برسد که نسبت به همان اداره‌اش، شهرش، مملکت و اقلیمش دارای برتری باشد که دیگران او را مورد توجه و احترام و کرنش قرار بدهند، اینها عزت‌های ظاهری و اعتباری است که يك روز می‌آید و يك روز می‌رود. دو روز دنیا که ما به این منصب رسیدیم [دارای این عزت اعتباری و ظاهری هستیم]، افراد تا دیروز جواب سلام ما را هم نمی‌دادند اما حالا که پشت این میز و کرسی نشستیم، همان‌ها تا کمر هم برای ما خم می‌شوند! این برای عزت ظاهری و اعتباری است. تا دیروز این فرد جواب سلام ما را هم نمی‌داد ولی حالا که این موقعیت به‌دست آمده است دو ساعت هم پشت در انتظار می‌نشیند برای اینکه پنج دقیقه با ما ملاقات کند. اینها عزت‌های اعتباری است که يك روز می‌آید و يك روز هم می‌رود و طبعاً این عزت مراتب مختلفی دارد. حالا این عزت یا به واسطه مال یا به واسطه مقام یا به واسطه جهات ظاهری و زیبایی و امثال آن برای انسان حاصل می‌شود یا به واسطه علم حاصل می‌شود؛ فردی که عالم است ممکن است مورد توجه افراد دیگر قرار بگیرد. و همین‌طور [مسائل دیگری که ممکن است سبب این عزت ظاهری و اعتباری بشود].

عزیز یعنی کسی که به‌دنبال عزت واقعی است

يك عزت، عزت واقعی است یعنی عزتی است که انسان در خود احساس نقص نمی‌کند و احساس خلأ نمی‌کند، فقیر است و پولی هم در جیبش ندارد ولی در مقابل غنی که می‌ایستد سرش بالا است، این عزیز است! رعیت است ولی در مقابل سلطان که می‌ایستد سرش بالا است و سرش را خم نمی‌کند، وقتی به ادارات رجوع می‌کند کنار مدیر اداره برای اینکه پرونده را امضاء کند، این‌طوری نمی‌کند [یعنی سرش را کج نمی‌کند]، سرش بالا است، این کاغذ را می‌دهد و می‌گوید که لطفاً این را امضاء کنید و اگر بگوید وقت ندارم، می‌گوید که خداحافظ شما! اما اینکه التماس بکند، خواهش بکند، تمنا بکند، لطف بفرمایید و...، از این‌گونه مطالب در کلامش نیست، این فرد عزیز است و او ذلیل است. این فرد، فردی است که در مقابل غنی و حاکم و افراد دیگر که مناصب دنیوی چشم و گوش و قلب و ضمیر آنها را پر کرده است، احساس برتری می‌کند و به آنها می‌خندد و واقعاً از ته دل می‌خندد و وقتی که آنها را می‌بیند با يك سربلندی و مناعت و کرامت نگاه می‌کند.

۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۶ و ۱۸ و سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۲۶ و سوره حشر (۵۹) آیه ۱ و ۲۴.

۲. سوره نساء (۴) آیه ۱۳۹.

محو جریان رسالت، علت اصلی هجمه بر اهل بیت علیهم السلام

در قضیه حضرت زینب سلام الله علیها دستگاهی درست شده بود برای اینکه به طور کلی جریان رسالت را محو و نابود کند که اصلاً به طور کلی دیگر رسالتی نماند و چون دیدند که آن ریشه رسالت فقط در آل پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می تواند جوانه بزند و شاخه و برگ بدهد و همه دنیا را بپوشاند، گفتند که باید اینجا را قطع کنیم و شروع به هجمه بر آل پیغمبر علیهم السلام کردند و به سراغ سیدالشهداء علیه السلام آمدند و گفتند که باید با ما بیعت کنی! حضرت فرمودند که من بیعت نمی کنم و طبق قراری که برادرم با پدر تو گذاشته است، پدر تو تا زمانی می توانسته بر مسند خلافت باشد که موت او را در نگرفته باشد و بعد از موت دیگر می بایستی آن مسئله خلافت ظاهر هم به اهلش برسد و اهل برای آن خلافت ظاهر هم حضرت سیدالشهداء است، چون خلافت باطن که در واقع از اول برای حضرت بود.

خفقان شدید در دوران حکومت معاویه و فرهنگ سازی سبّ بر امیرالمؤمنین

یزید در اینجا حماقت کرد و پدرش معاویه آدم زیرک و سیاس و از آن حقه بازها و سیاستمدارهای نمره یک بود! حقه بازی بود که هیچ کسی به گردش نمی رسید و چنان جریان خلافت و حکومت را در ممالک اسلامی بسته بود که به طور کلی هیچ کسی قدرت برای ابراز و اظهار را نداشت و قدرت نداشت که بخواهد مطلبی را بیان کند و در جوامع به واسطه فرهنگی که القاء کرده بود، ریشه دوانده بود و اسم امیرالمؤمنین علیه السلام را حذف کرده بود و شروع به سبّ کردن و دشنام دادن به امیرالمؤمنین علیه السلام کرده بود و این سبّ کردن را به عنوان یک فرهنگ در آورده بود! این نکات، نکات خیلی عجیبی است که چقدر این مرد، مرد سیاس و مکاری بود! چون مردم به واسطه دشنام و تکرار یک مسئله و موضوع کم کم نفیسان با آن عادت می کند و این به این نکته پی برده بود، لذا نه از باب لج و لجبازی بلکه اصلاً به عنوان فرهنگ سازی سب و دشنام به امیرالمؤمنین علیه السلام را رسم کرده بود که بچه های را که از دو سالگی در مجامع و مجالس و نماز جمعه و نماز عید فطر و عید قربان پای منبر می آورند و او مرتباً این سب و دشنام را می شنود، از آن اول دشمنی با امیرالمؤمنین علیه السلام در جانش نفوذ کند!

به همین جهت است که ما می گوئیم باید مواظب بود و نگذاشت که هجوم فرهنگ های باطله آن چنان بی تفاوتانه بیاید و در دل ها و در این طرف و آن طرف رسوخ پیدا کند که دیگر بیرون کردنش مشکل باشد و کار و زحمت و سرمایه و انرژی و وقت ببرد. معاویه از همان موقع بچگی افراد، فحش و سبّ و لعن بر امیرالمؤمنین علیه السلام را آموزش می داد!

لزوم لعن بر اعداء محمد و آل محمد علیهم السلام

همان طوری که بچه های ما از وقتی که پای منبرها می آیند «لعنة الله على اعدائهم اجمعين» را می شنوند - من همین الان هم گفتم و جزء صحبت های من «و لعنة الله على اعدائهم اجمعين» بود و تا آخر عمرم هم خواهد بود و کسی هم نمی تواند به من بگوید که نگو - و از کوچکی می شنوند و اینها را می بینند و می گویند که این اعداء اهل بیت علیهم السلام چه کسانی هستند که مورد لعن هستند؟ مسلم آلهایی هستند که خلافت را غصب کردند و دختر پیغمبر سلام الله علیها را تکه تکه کردند! بله باید اینها را گفت.

لزوم توجه زائرین مدینه فقط به رسول الله و بس!

چهار سال پیش در ایام حج وقتی که من در مدینه بودم قبر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را زیارت کردم و آمدم که در کنار صحن بنشینم، چون دایم این است که وقتی زیارت می‌کنم دیگر از ازدحام فاصله می‌گیرم چون خوشم نمی‌آید که خیلی در ازدحام باشم، و می‌روم در کناری یکی دو ساعتی می‌نشینم. حرم امام رضا علیه السلام هم که مشرف می‌شوم همین‌طور، من خیلی در ازدحام نیستم و زیارتی می‌کنم و دو رکعت نمازی و دعایی و بعد می‌آیم در يك جا و فضایی که ازدحام کمتری است می‌نشینم، حالا هر چقدر که مجال باشد. همین‌که آمدم کنار بروم، دو نفر آمدند و از من سؤال کردند که قبر ابوبکر و عمر کجاست؟! گفتم که شما اهل کجا هستید؟

- : ما ساکن ترکیه هستیم.

- : شغل‌تان چیست؟

- : پزشک هستیم.

- : شما برای چه به دنبال قبر ابوبکر و عمر می‌گردید؟! قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اینجا است و قبر دختر پیغمبر سلام الله علیها هم اینجا است.

- : آنها خلیفه هستند و... !

- : پس بیاید کارتان دارم. رفتیم در کناری نشستیم و گفتم که آیا شما خبر دارید این دو نفری که در اینجا هستند بعد از پیغمبر چه کردند؟!

- : نه، خبر نداریم.

- : می‌دانید دختر پیغمبر را چه کسی شهید کرد و چه کسی دختر پیغمبر را کشت و به قتل رساند؟!

- : نه اطلاع نداریم.

- : همین خلیفه دوم که شما می‌گویید: در همین جا دفن است، او آمد و خانه دختر پیغمبر را آتش

زد!

لزوم بیان مسلمات تاریخی و روایی

همین مطلبی را که امروز شیعیان و علمای ما آن را انکار می‌کنند! التفات کردید؟! ببینید کار ما به کجا رسیده که مسلمات تاریخی را هم انکار می‌کنند؟! این قدر مسئله فجیع و وقیح است که نه تنها الآن خود اهل تسنن گیر افتاده‌اند و انکار می‌کنند و می‌گویند که دروغ است و شیعه اینها را [به صحابی پیامبر] بسته است و [حتی] علمای ما هم آمده‌اند و آنهایی که به صلاح و موقعیت خود می‌بینند که هر چیزی افشا نشود، مسلمات تاریخی را که اهل تسنن هم نقل کردند انکار می‌کنند!

نحوه شهادت پیامبر طبق روایت امام صادق علیه السلام

یکی از مسلمات تاریخی چه بود؟ همه می‌دانید. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در هنگام رحلت و یا بهتر است بگوییم شهادت، چرا می‌گوییم شهادت؟ زیرا همین حفصه و عایشه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را سم دادند و به قتل رساندند! روایتش هم موجود است، امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «وَاللَّهِ لَقَدْ سَمَّاهُ»^۱ امام صادق علیه السلام قسم می‌خورد که به واسطه ارتباطاتی که این دو

۱. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۰؛ بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۶۴۱. تکرار عمره مفرده، ص ۷۲، تعلیقه ۳.

«در روایت وارد شده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را سم دادند و ایشان را شهید کردند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «تَدْرُونَ مَا تَنَبَّأَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَوْ قَتِلَ؟ إِنَّ اللَّهَ

زن با بیرون داشتند، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را سم دادند! چه کسی حالا این حرف‌ها را می‌زند؟!

انکار وقیحانه روایت مسلم قلم و قرطاس توسط یکی از علمای شیعه و نتیجه این انکار

حالا بر فرض بگوییم این روایت نیست، اما این روایت که هست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هنگام رحلت قلم و کاغذ خواستند، همین روایتی که همه نقل می‌کنند و اهل تسنن در اغلب کتاب‌هایشان نقل می‌کنند که: «**اَوْثُونِي بِقَلَمٍ وَ قِرْطَاسٍ اَكْتُبُ فِيهِ لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي اَبَدًا**؛ قلم و کاغذ بیاورید من چیزی را بنویسم که دیگر بعد از من گمراه نشوید.»^۱

«لَنْ» در اصطلاح ادبی می‌گویند که نفی ابد می‌کند یعنی تا روز قیامت دیگر گمراه نشوید، نه لا تضلون ابدًا. «لَنْ تَضَلُّوا؛ ابدًا گمراه نخواهید شد.» این دومی گفت: «**إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ**»^۲ عرض کردم واقعاً انسان نمی‌تواند ترجمه کند! حالا بگوییم ترجمه‌اش چه می‌شود؟ یعنی این مرتیکه هذیان می‌گوید!! ترجمه «**إِنَّ الرَّجُلَ**» یعنی مرتیکه! مثل ما که در فارسی می‌گوییم مرتیکه یعنی این دومی اعتقادش به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این قدر بود! این اعتقادش بود! الآن علمای ما این روایت را انکار کردند! یکی از همین آقایان که قبلاً در قم بود، در کتابش این روایت را انکار کرده و گفته که این روایت جعلی است! و چندی پیش هم مرد و بنده برایش حتی فاتحه هم نخواندم! گرچه خیلی هم سر و صدا کرد! من بعد از اینکه این مطلب را در کتابش دیدم دیگر تا وقتی که زنده بود به او سلام هم نکردم با اینکه هر روز هم باهم برخورد می‌کردیم چون هم من برای تدریس به

يقول: «أَقَايِنُ مَاتَ أَوْ قُتِلَ اَنْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ» * فَسَمَّ قَبْلَ الْمَوْتِ، إِنَّهُمَا سَمَتَا! »

*. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۴۴.

۱. نفحات انس، ص ۱۴۸.

«جهت اطلاع بیشتر پیرامون مدارك و اسناد این واقعه تاریخی رجوع شود به مطلع انوار، ج ۸، ص ۳۱۰؛ ج ۹، ص ۱۵۸».

۲. صحیح البخاری، ج ۱۱، ص ۱۲۰؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۶؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۸۸؛ امام شناسی، ج ۱، ص ۲۶۹.

«ابن سعد در طبقات با اسناد خود از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت می‌کند: قال: اشتكى النبي صلى الله عليه وآله يوم الخميس فجعل، یعنی ابن عباس بیکی و يقول: يوم الخميس و ما يوم الخميس! اشتد بالنبي صلى الله عليه وآله وجعه فقال: "اتنوني بدواؤ و صحيفة اكتب لكم كتابا لا تضلوا بعده ابدًا". قال: فقال بعض من كان عنده: "إن نبي الله لهجر!" قال: فقليل له: "ألا تأتيك بما طلبت؟" قال: "أو بعد ماذا؟" قال: فلم يدع به.

ابن عباس می‌گوید: در روز پنجشنبه رسول خدا صلی الله علیه و آله از مرض متألم و ناراحت بودند، ابن عباس گریه می‌کرد و می‌گفت: روز پنجشنبه و نمی‌دانید در روز پنجشنبه چه خبر بود، درد و مرض پیغمبر شدت کرد و فرمود: "يك دوات و صفحه‌ای بیاورید، تا برای شما مطلبی را بنویسم که پس از آن هیچ‌گاه گمراه نشوید." ابن عباس گوید: بعض افراد مجلس گفت: "پیغمبر خدا هذیان می‌گوید." ابن عباس گوید: و پس از آن به رسول خدا گفته شد: "آیا بیاوریم آنچه را می‌خواستی؟" فرمود: "آیا بعد از این حادثه واقع شده؟" و رسول خدا دیگر طلب ننمود.»

مدرسۀ فیضیه می‌رفتم و هم او می‌آمد و باینکه در يك جا باهم برخورد می‌کردیم، من بدون اینکه به او سلام کنم از کنارش رد می‌شدم و او هم می‌فهمید که مسئله از چه قرار است! چون من را می‌شناخت، تا اینکه بالأخره ایشان مُرد.

این روایت مسلم بین الفریقین یعنی بین شیعه و اهل سنت را ما انکار می‌کنیم! نتیجه‌اش چه می‌شود؟ نتیجه‌اش این است که آنها در کشورهای دیگر این کتاب را در نماز جمعه خودشان می‌آورند و می‌گویند که نگاه کنید شیعه بعد از هزار و چهارصد سال افترااتی را که بر خلفا می‌بست، پس می‌گیرد! خب احمق‌جان این افتراات را خود علمای سنی می‌زنند و کاری به شیعه ندارد و حالا یک عالم شیعه یک غلطی کرده و آمده یک مطلب چرند و مزخرفی را گفته است، چرا شما این را از علمای خودتان نفی می‌کنید؟! اینکه در کتب خودتان هست و در کتب شما بیشتر از کتب ما این مطلب مسلم تاریخی را که خلیفۀ دوم آمد [و این مطلب را گفت وجود دارد!]

نحوۀ شهادت حضرت فاطمه زهرا و عاملین این جنایت بزرگ

من رو کردم به آن دوتا پزشك که در آنجا بودند و گفتم که می‌دانید چه کسی دختر پیغمبر سلام‌الله‌علیها را کشت؟! همان خلیفۀ دوم که در اینجا سراغ قبرش را می‌گیرید به اتفاق چند نفر مثل قُنْفُذ، مغیرة بن شعبه، سدیف، غلامی که برای ابوبکر بود و بعضی از افراد دیگر آمدند و اول درب خانه را آتش زدند و بعد که حضرت فاطمه سلام‌الله‌علیها پشت در آمد، این با لگد چنان زد که او افتاد و بچه‌اش سقط شد و بعد از دو ماه دیگر هم به رحمت خدا رفت! گفت: «جدی می‌گویید؟!» گفتم که به

صاحب همین قبری که در اینجا هست قسم می‌خورم که راست می‌گویم. من خودم در کتابخانۀ سلطان سلیمان قانونی استانبول این مطلب را دیدم، شما هم برو و این مطلب را در کتبی که در کتابخانه‌های شما در استانبول هست ببین تا بفهمی که من راست می‌گویم یا نه؟! گرچه در اینجا این کتاب‌ها را به تو نمی‌دهند و می‌گویند که اینها دروغ است! بعد دوباره نقل کردم که عمر به حضرت زهرا سیلی زد! ۲

قنفذ هم آمد زد و...! ۳ يك مرتبه من دیدم که اشك این دوتا جاری شد! گفتم که وقتی به اینجا در کنار قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌آید فقط به پیغمبر فکر کنید و به دخترش که در کنارش در اینجا هست البته بنا بر شواهد و قرائنی، چون بالأخره این قضیه هنوز فاش نشده و ما هم نمی‌توانیم بگوییم که حتماً در اینجا به این نحو است. ان‌شاءالله در زمان حضرت بقیةالله علیه‌السلام یکی از مواردی که امام علیه‌السلام آن را فاش می‌کنند همین قبر مادر خود حضرت فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها است.

اجمالی از تاریخ سیدالشهدا علیه‌السلام و نحوه شکل‌گیری قضیۀ عاشورا

اینها آمدند که به‌طورکلی اسلام را محو کنند! سراغ سیدالشهداء علیه‌السلام آمدند و آن جریانات کربلا را به‌وجود آوردند که اصلاً به‌طورکلی قلع و قمع کنند! یعنی آثار را از بین ببرند و هرچه را که تابه‌حال از این شجرۀ طیبیه در عالم منتشر شده است محو کنند! لذا برنامه این برنامه بود. همه مردها و بچه‌ها را کشتند و هرکاری را که يك وحشی هم نمی‌تواند انجام بدهد انجام دادند! شما تصور کنید که

۱. دلایل الإمامة، ص ۱۳۴.

۲. طرف من الأنباء و المناقب، ص ۳۹۴؛ بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۲۹۳.

۳. کتاب سلیم بن قیس الهلالي، ج ۲، ص ۵۸۸؛ بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ۲۷۰.

وقتی يك نفر را می‌کشند، می‌کشند و رهايش می‌کنند دیگر اما اینکه دیگر بیايند و به اسب‌ها نعل تازه بزنند و بر بدن بی‌جان يك کشته بتازند،^۱ آن را دیگر نمی‌شود اسمش را وحشی‌گری گذاشت بلکه باید يك تعبير دیگری آورد برای این‌گونه قساوت‌ها و کارهایی را که [اصلاً یک حیوان وحشی هم انجام نمی‌دهد!] عرض کردم که حتی امروزه بعضی‌ها بنی‌امیه را هم از افتخارات اسلام می‌دانند!^۲ بله از افتخارات اسلام همین مسائلی است که بر سر اهل‌بیت عليهم‌السلام آوردند!!

عزت داشتن امام حسين عليه‌السلام در تمام اوقات زندگی خود

هر کسی به‌جای اینها بود برای او چه قضیه‌ای و چه حالی پیش می‌آمد؟ از آن زمانی که این واقعه می‌خواست اتفاق بیفتد و از همان اول که در مدینه سراغ سیدالشهداء عليه‌السلام آمدند که از طرف یزید نامه برای بیعت آمده است، حضرت چه گفتند؟ حضرت در آن مجلسی که شرکت کردند، يك عده را با خود بردند و فرمودند که هر وقت دیدید صدای من بلند شد بیايند در دارالحکومه، چون خطری هست. يك عده آنجا بودند و حاکم مدینه وقتی نامه یزید را نشان داد و گفت که شما تهدید شدید بر اینکه یا باید بیعت کنید یا اینکه مسئله خطیری پیش می‌آید، حضرت در آنجا برخورد کردند و فرمودند که اگر بدن من را تکه‌تکه کنید، بیعت را از من نخواهید دید.^۳

ببینید! از همان موقع امام حسين عليه‌السلام عزت خودش را نشان می‌دهد! سیدالشهداء عليه‌السلام که یار و یاورى ندارد، مگر چقدر یار دارد که بخواد در مقابل يك حکومت قیام کند و بایستد؟! ولی خودش می‌گوید که اگر تَك و تنها هم باشد این حالت عزت و مناعت را حفظ می‌کند، یار داشته باشد یا نداشته باشد برایش فرقی نمی‌کند و مسئله تفاوتی ندارد.

تفاوت میزان باور افراد مختلف نسبت به امام حسين عليه‌السلام

افرادی با حضرت حرکت می‌کنند و می‌آیند و جریانات مفصلی که اتفاق می‌افتد، هزار نفر با حضرت می‌آیند به این عنوان که اینها بیايند و حکومت را بگیرند و کوفه ادعای هماهنگی و بیعت با حضرت را می‌کند و حضرت قبول می‌کنند بعد یکی‌یکی همه اینها می‌روند، می‌بینند خبری نیست و رد می‌شوند! هر کسی به همان میزان باوری که در ذهنش نسبت به امام حسين عليه‌السلام داشت، یکی که دو درصد بود از همان مکه از حضرت جدا شد! یکی ده درصد بود، دو فرسخ راه آمد و بعد رفت! یکی پانزده درصد بود و مقداری دورتر از حضرت جدا شد! بالأخره آنهایی که هشتاد درصد تا نود درصد و نود و پنج درصد بودند دیگر اینها مرتب خودشان را کشاندند تا شب عاشورا حالا هشتاد درصد که نه، مثلاً سی یا چهل یا پنجاه درصد اما بیشتر افراد که این‌طور نبودند. حضرت همه آن عزت و آن مناعت خود را که ﴿فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾ است را در شب عاشورا ظاهر و آشکار کرد و تمام را برای افراد روشن کرد که اگر يك نفر با من بماند فردا کشته خواهد شد! اگر می‌خواهید الآن همه را نشانان

۱. الإرشاد، ج ۲، ص ۱۱۳.

۲. اسرار ملکوت، ج ۳، ص ۱۴۸.

«امروزه برخی، فتوحات بنی‌امیه و عمارت‌های آن‌چنانی حَکام آنان را در کشورهای خارجی و به خصوص غرب از افتخارات اسلام می‌شمرند! کاخ‌های محیر العقول و مساجد و بناهای شاهانه از نشانه‌های فرهنگ مترقی و متعالی اسلام به حساب می‌آیند و تمدن اسلام را در ساخت و ساز این ابنیه متبلور می‌بینند!»*

*. مجله حوزه، شماره ۴۱، ص ۱۹ الی ۳۸، (مصاحبه با حاج شیخ محمد واعظزاده خراسانی).

۳. اللہوف، ص ۲۳.

می‌دهم که چطوری کشته خواهید شد؟ چطوری به زمین خواهید افتاد؟ چه مسائلی برای شما اتفاق خواهد افتاد؟ تمام اینها را خواهم گفت. و آنها هم فهمیدند که مسئله جدی است و امام حسین علیه‌السلام هم با کسی شوخی ندارد و حرف که می‌زند واقع است یعنی حضرت آنجا برای همه افراد گفتند که من حداقل از امامت را یعنی علم غیب را که دارم، این را که دارم به شما می‌گویم. طبق جریان عادی هم مسئله همین بود و چندصد نفر با سی هزار نفر چه‌کار می‌خواهند بکنند؟! در همان حمله اول تیراندازان در صبح سی نفر افتادند و به شهادت رسیدند! در همان حمله اول که یکی از طرف عمر سعد به طرف اصحاب امام حسین علیه‌السلام تیراندازی کرد [و جنگ شروع شد،] در همان حمله اول سی نفر افتادند! مگر چقدر از یاران باقی می‌مانند؟! اگر هر نفری از لشکر عمر سعد يك سنگ هم بزنند، اصحاب امام حسین می‌افتند دیگر.

غربال امام حسین علیه‌السلام در شب عاشورا

در آن شب عاشورا فقط افرادی که صد در صدی بودند ماندند و بقیه رفتند! حضرت يك غربال کرد و همه را ریخت! چندان از اصحاب ماندند و چندان هم [در طول سفر تا روز عاشورا] ملحق شدند، این شد عزت!

بروز مرتبه اعلای عزت سیدالشهدا علیه‌السلام در شب و روز عاشورا

آن عزت را سیدالشهداء علیه‌السلام در شب و روز عاشورا و آن جریانات به آن مرتبه اعلایی که **(فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا)** است، نشان داد. تك و تنها مانده بود و گفت که دست بر نمی‌دارم، همین است و غیر از این نیست! بیابید من را تکه‌تکه کنید! می‌خواهید تکه‌تکه بکنید بکنید، می‌خواهید فرزند شیرخوارم را بکشید بکشید، می‌خواهید فرزند بزرگسالم را بکشید بکشید، دست بر نمی‌دارم! حق این است و پایش می‌ایستم و هر کسی هم می‌خواهد مخالفت بکند بکند. آنچه برای من مهم است فقط الله و توحید است! و این را هم نشان داد.

وقتی که این جریان انجام بشود برای بازماندگان چه حالی پیش می‌آید؟ آیا دیگر اصلاً برای آنها رفق و روحیه و توانی می‌ماند؟! ولی وقتی که شما نگاه کنید می‌بینید همین حضرت زینب سلام‌الله‌علیها وقتی که وارد دارالاماره می‌شود چنان فریاد می‌زند که اصلاً همه جا [و همه را تحت تأثیر قرار می‌دهد!] وقتی که وارد دستگاه یزید می‌شود [همین‌طور!] آن غل و زنجیر و آن بیابان‌ها و آن سختی‌ها و آن آمدن مردم و لهله و شادی کردن و کف زدن و دست زدن و...! الحمدلله همه کار کردند و هر چه که لازمه انسانیت بود، همه را نشان دادند! واقعاً عجیب است و انسان می‌ماند که این بشر به کجا می‌رسد؟!

علت نیاز بشر به پیغمبر و امام علیهما‌السلام

چندشب پیش بود که در یکی از مقالات می‌خواندم، در يك مقاله از همان مقالات، نشنال جیوگرافیک بود که مسائل دنیا و ... را بررسی می‌کند. يك چیز خیلی عجیب و جالبی به‌نظر آمد، نوشته بود که در یکی از همین باغ‌وحش‌هایی که در کشورهای آفریقایی بود ظاهراً تانزانیا بوده که با ماشین می‌روند و به حیوانات نگاه می‌کنند، یک‌مرتبه مردی از ماشین پایین می‌آید و دفعه‌تاً مورد حمله يك حیوان وحشی قرار می‌گیرد! حیوان شبه پلنگی بوده و سیاه هم بوده است. این حیوان قوی بوده و

۱. مناقب آل ابی‌طالب علیهم‌السلام، ج ۴، ص ۱۱۳.

این مرد هم چیزی در دستش نبوده است که از خودش دفاع کند، زن و بچه این مرد که هنوز در ماشین بودند بر سرشان می‌زنند و در ماشین دیگری که چندتا مرد بودند، يك نفر از آنها شروع می‌کند به عکسبرداری کردن! تو را به خدا نگاه کنید این بشر قرن چهاردهم است که نیاز به پیغمبر ندارد! این فکر نیاز به پیغمبر ندارد! بشر امروزی و عصر ژنتیک و چیزهایی که می‌گویند، این است! شروع می‌کند به عکسبرداری کردن و فیلم تکه‌تکه شدن يك انسان را کاملاً می‌گیرد و وقتی سؤال می‌کنند از آنها که چرا شما به کمک نیامدید؟ می‌گویند که فیلم ما حرام می‌شود! ما می‌توانیم همین فیلم را به قیمت گزافی بفروشیم! توجه کردید؟! آن وقت این انسان نیاز به پیغمبر ندارد! حالا آن حیوان که حیوان است و درنده و وحشی و بالأخره طبیعتش طبیعت حیوان است و کسی هم بر این حیوان ایراد نمی‌گیرد اما این انسانی که از آن حیوان حیوان‌تر است، وقتی به او گفتند برای چه کمک نکردی؟ می‌گوید که به‌خاطر این فیلم خیلی پول به من می‌دهند! سازمان‌هایی که تلویزیونی هست و این فیلم‌ها را می‌خرند و مدارکی که پیدا می‌شود می‌گیرند، این خیلی قیمت دارد! حالا من این فیلم را بگذارم و بروم او را نجات بدهم؟! بالأخره او را کشته است دیگر.

حالا شما این جریان را مقایسه کنید با آن جریانی که در کربلا برای سیدالشهداء علیه السلام پیش آمد، چه فرقی می‌کند؟! این آدم همان آدم است، آیا این [بشر امروزی] غیر از آن [انسان در جریان کربلا] است؟! بالأخره با این وضعیت و با این مسئله، شاید این بدتر هم باشد. همه نیاز به دستگیری و ارشاد و تربیت داریم و همه نیاز به امام معصوم داریم. مسلمانان نیاز دارد، شیعه ما نیاز دارد، سنی نیاز دارد، مسیحی و یهودی نیاز دارند و اگر بگویید: نیاز نداریم، می‌گوییم: پس همین عکسبرداری و فیلمبرداری است، تفاوتی نمی‌کند! اینکه از کره ماه نیامده بود، از همین کره زمین و از همین زن و مرد عادی متولد شده بود.

حضرت زینب عزیز است به عزت خداوند متعال

خب این جریان کربلا که پیش آمد، واقعاً چه موقعیتی برای افراد باقی می‌گذارد؟! اصلاً دیگر روحیه‌ای برای افراد باقی نمی‌گذارد! ولی شما نگاه می‌کنید می‌بینید وقتی که حضرت زینب سلام‌الله‌علیها وارد مجلس یزید می‌شود آن‌چنان باصلابت وارد می‌شود، یزید می‌خواهد با آن صفا‌آرایی که کرده و امرای لشکر و افراد آمدند و دست به سینه ایستادند و همه با شمشیر و نیزه ایستادند، خودش هم در آنجا روی تخت و مسندی نشسته و سر سیدالشهداء علیه‌السلام را هم در تشت گذاشتند که بیایید نگاه کنید و عزت من را ببینید! مگر شما نمی‌گویید ما اولاد پیغمبریم؟ مگر نمی‌بینید که حالا چه کسی برتری پیدا کرد؟! این تشت و این هم سر پسر پیغمبر و این هم وضعیت شما! ولی اصلاً حضرت زینب [از آن مقام عزتی که داشت ذره‌ای تنازل نکرد و] نهیبی زد: «أَمِنَ الْعَدْلُ يَا بْنَ الطَّلْقَاءِ تَحْدِيرُكَ حَرَائِرِكَ وَ

إِمَائِكَ وَ سَوْقُكَ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ سَبَايَا؟!»^۱ یا اینکه «وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ

يَنْقَلِبُونَ»^۲ خواهید دید که در روز قیامت چه کسی جلو است و چه کسی عقب است؟! یزید دید ای بابا ما این همه زور زدیم، این همه لشکر فرستادیم، این همه افراد خودمان را به کشتن دادیم و... که شخصیت و موقعیت اهل بیت را بکوبیم اما این افراد چه شدند؟ ابد! ابد! چرا؟ چون حضرت زینب عزیز است به عزت خدا، اما این بدبخت بیچاره خیال می‌کند که خودش عزیز است! این عزیز است به ذلت دنیایی

۱. اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۸۲.

۲. سوره شعراء (۲۶) آیه ۲۲۷. رساله مودت، ص ۲۱۸.

«و آنان که ظلم نمودند به زودی خواهند دانست که به چه جایگاهی بازگشت خواهند نمود.»

و الهی، ذلت الهی او را عزیز ظاهری کرده ولی آنچه در حضرت زینب و در امام سجاد علیهما السلام و در سایر افراد بوده، عزت الهی بوده است. من در مدینه که بودم خدا را داشتم، در مکه که آمدم خدا را داشتم، در کربلا که حضور داشتم خدا را داشتم، در طول سفر هم که در غل و زنجیر بودم خدا را داشتم و الآن هم خدا را دارم و مسئله هیچ تفاوتی نکرده است، ببینید این را می‌گویند عزت.

عزت واقعی یعنی احساسی که براساس حقیقت و واقع است

عزت یعنی احساسی که برای انسان حاصل می‌شود که آن احساس بر اصل و حقیقت و واقع مبتنی است که آن واقع عبارت است از همان موجود و مبدأ حی قیوم که تمام عالم هستی در اختیار او است، ما او را داریم آیا حالا ما دل را خوش کنیم به یکی که پشت میز نشسته است؟! يك کبریت زیر این میز بگذاری، آتش گرفته است! يك کبریت زیر صندلی بگذاری، خود صندلی با آقا دود می‌شوند! آیا حالا این عزت شد؟! با يك انتخابات آقا کنار می‌رود و یکی دیگر به جایش می‌آید! آیا این عزت شد؟! با يك صحبت و با کاغذی که دهشاهی هم قیمت ندارد - شاید قیمت داشته باشد چون الآن کاغذها قیمت دارد - و با امضایی که می‌شود، آقا کنار می‌رود و در خانه می‌نشیند! تا حالا فلان کار و فلان کار را انجام می‌داده و رتق و فتق امور را می‌کرده و می‌گفته است که ما این هستیم و ما آن هستیم اما حالا باید با خامش بنشیند و سبزی و عدس پاک کند!

خیلی وقت پیش، شاید حدود بیست و پنج سال پیش برای دیدن شخصی که استاندار یکی از استان‌های کشور بود، من و دو نفر دیگر که همراه من بودند و همگی هم اهل علم بودیم به یکی از شهرستان‌ها رفته بودیم و آن شخص در آن [محل و اداره] نبود و به جایی رفته بودند تا دیدن کنند. گفتند که ایشان می‌آیند و ما هم يك ساعت در آنجا نشستیم. وقتی که آمدند گفتند برویم ببینیم حاج آقا چه می‌گویند؟ گفتیم که ما پنج دقیقه می‌خواهیم به ایشان بگوییم که فلان قضیه بشود یا نشود، ما هم کار داریم بیکار که نیستیم که اینجا آمده‌ایم! اگر کار و مشغله دارند و نمی‌توانند، به ما بگویند که ما هم برویم و اگر هم کاری ندارند پس این بازی‌ها چیست؟! رفتند پیش آن آقا و بعد آمدند به ما گفتند که الآن کم‌کم وقت نماز است! گفتیم که خدا حافظ شما! شما را هم شناختیم! ما دیگر نیازی نداریم و باینکه از طهران رفته بودیم و چند ساعت هم راه بود، گفتیم که خدا حافظ شما و برگشتیم!

همراهی عزت دنیایی با ذلت حقیقی

چند ماهی نگذشته بود که برکنار شد. یکی از دوستان در مجلسی همین بنده خدا را که وقت نداشتند که پنج دقیقه وقت به ما بدهند و گفته بود: «بروید ببینید چه می‌گویند و صحبتشان چه است؟!» دیده بود که حتی يك نفر هم اعتنای به او نمی‌کند و همین آقا می‌خواهد با کسی حرف بزند ولی همه سرشان را آن‌طرف می‌کنند! این عزت دنیایی و این هم ذلت حقیقی! این ذلت حقیقی همراه آن عزت دنیایی بوده است، اما این مسکین نفهمیده و خبر ندارد که الآن که تصور می‌کند عزیز است، ذلیل است و باید به خود بیاورد! ولی خدا می‌فرماید: (فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا) عزت برای خدا است. کسی که عزت دارد نیازی به هیچ شیء دیگری ندارد و او در مرام خودش منبع و در مناع خودش کریم است و او در مرام خودش در مرتبه بلندبالایی قرار دارد و هیچ احتیاجی ندارد.

عزت و ذلت افراد در جریانات بعد از مرحوم انصاری رضوان الله تعالی علیه

در روح مجرد دوستان خوانده‌اند که وقتی که آن قضایایی که بعد از مرحوم آقای انصاری - رضوان الله تعالی علیه - پیش آمد و یکی یکی افراد رفتند و بعضی از شیاطین - واقعاً من اسم آنها را شیاطین می‌گذارم - آمدند و افراد را کنار زدند و بنده در آن زمان‌ها یادم است که با تشکیل مجالس و

تهمت زدن‌ها و غیبت‌هایی دائماً سعی در سست کردن عقاید و افکار را داشتند! آن موقع من تقریباً سنم حدود هفت یا هشت سال بود ولی کاملاً این مسائل و جریانات در ذهنم هست و من در همان زمان با همان هفت یا هشت سالگی تعجب می‌کردم وقتی که حال و هوای اینها و مجالس و کیفیت صحبت‌هایشان را می‌دیدم! با همان طفولیت و صباغت خودم نمی‌توانستم کارهای آنها را ببینم و تعجب می‌کردم که افرادی که دم از خدا می‌زنند، این چه حرکاتی است که از آنها سر می‌زند و این چه صحبت‌هایی است که می‌شود؟! چرا این قدر سبک و توخالی و تهی این مسائل انجام می‌شود؟! این برای چیست؟ این برای این است که در این مجلس، عزت وجود ندارد و در اینجا ذلت است، تهی است، خالی و بی‌محتوا بودن است، به هر وسیله‌ای دست‌انداختن است و برای غلبه بر حریف از هر راهی استفاده بردن است! این برای این است.

آن طرف مسئله را نگاه کنید، آقای حداد - رضوان الله تعالی علیه - را نگاه کنید که سرجایش روی تشک نشسته و به تمام اینها می‌خندد! به تمام اینهایی که تابه‌حال برایش نامه می‌فرستادند، کربلا برای زیارت در منزلش می‌آمدند، شب‌های جمعه در منزلشان دعای کمیل می‌خواندند، در شب عرفه در همین منزل می‌آمدند و دعای عرفه می‌خواندند، می‌آمدند و می‌رفتند ولی الآن کربلا می‌آیند و می‌روند و دیگر به منزل ایشان نمی‌آیند! [به آقای حداد] می‌گویند که ما فلانی را در حرم دیدیم، آیا به اینجا نیامد؟ ایشان می‌فرمایند که نه نیامد. فلانی از طهران آمده و ما او را در حرم دیدیم، آیا به اینجا نیامده است؟ نه، نیامده است. حالا ما باشیم می‌گوییم چرا نیامده است؟ عجب! برویم دنبال ببینیم چه شده که نیامده است؟! مگر ما چه کار کردیم که اینجا نمی‌آیند؟! ولی ایشان همین‌طوری می‌فرمایند که نیامده و بعد هم بلند می‌شود و می‌رود کارش را انجام می‌دهد. دومی نیامده، سومی نیامده، چهارمی نیامده و چهلمی نیامده، نیامده که نیامده!

اینجا را ببینید که وقتی آن شخص از ایشان سؤال می‌کند که سید محمدحسین در میان آنها دوستانی دارد و ما نگران این هستیم که ارتباط آقا سید محمدحسین با آن افراد موجب تزلزل او بشود! ایشان خنده‌ای می‌کنند و می‌فرمایند: «سید محمدحسین کوه است، او که به این باده‌ها به لرزه در نمی‌آید!» بعد آن مقام عزت الهی را نشان می‌دهد و می‌فرماید: «او هم رفت که رفت!» ببینید، اصلاً [از آن عزت الهی تنازل نمی‌کند!] درحالی‌که می‌توانم قسم بخورم در آن موقع مرحوم آقای حداد به تنها کسی که فکر می‌کرد و با او ارتباط وثیق داشت و به‌حسب ظاهر به‌عنوان پشت و پناه خودش او را مدّ نظر داشت، مرحوم والد بود. البته مرحوم والد - رضوان الله تعالی علیه - در آن موقع سنشان زیاد که نبود، در آن زمانی که این قضایا اتفاق افتاد بین سی و پنج تا چهل ساله بودند، بعد ایشان می‌فرمایند: «سید محمدحسین هم رفت که رفت، ما خدا را داریم! ما در سر جای خود نشستیم او هم می‌خواهد برود برود!» تو هم می‌خواهی بروی برو! حالا او نگفته که تو هم می‌خواهی بروی برو، من می‌گویم: تو هم می‌خواهی بروی برو! این می‌شود عزت الهی.

این شخصیت دیگر احساس ذلت نفس نمی‌کند تا برود دروغ ببندد! چه نیازی به دروغ دارد؟ این شخصیت دیگر احساس خلاء نمی‌کند تا برود تهمت بزند و با تهمت طرف را برگرداند که در افکارش تجدیدنظر کند! این شخصیت دیگر نیازی به تشکیل جلسه تا ساعت دو بعد از نصف‌شب ندارد که افراد را جمع کند و بخواهد برای آنها خط و خطوط و نقشه‌ها و برنامه‌ها را مطرح کند! سرجایش نشسته و می‌خندد و می‌فرماید که ما خدا را داریم. امروز می‌گذرد و فردا می‌آید و فردا هم می‌گذرد و پس فردا می‌آید، تو هم که داری این حرف را می‌زنی بلند شو برو!

روح مجرد را کلمه به کلمه بخوانید نه پاراگراف به پاراگراف! کلمه به کلمه بخوانید و ببینید که ایشان در انتخاب این کلمات چه اهدافی را پیگیری می‌کردند؟! لذا مرحوم آقا در روح مجرد می‌فرمایند که او عزیز بود به عزت الهی! این خیلی عجیب است! یعنی او دیگر به عزت خدا که **﴿فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾** است، او در مصدر و مبدأ و منشاء عزت خود را غرق کرده بود! یعنی غرقه دریای عزت الهی

شده بود. یعنی من يك اقيانوس را دارم حالا تو داری مرا از يك جرعه آب می ترسانی؟! تو داری مرا از يك لیوان آب می ترسانی؟! حالا فرض کنید شما يك لیوان آب کنار ساحل بگذارید و به دریا بگویید که تو باید سر تعظیم در مقابل من فرود بیاوری تا این يك لیوان را هم بریزم رویت! می گوید که برو بابا! رودخانه رودخانه دارد از من می رود و طوری نیست، حالا بخوادم سر تعظیم به يك انگشتانه و به يك استکان فرود بیاورم!؟

عزت الهی، ناموس سالک راه خدا

این عزت، عزتی است که خدا برای سالک در نظر گرفته است، مسئله این است. این را می خواستم امروز خدمت رفقا و دوستان بگویم که این عزت، عزت راه الهی و سیر الهی و سلوک الهی است و این برای سالک ناموس است. ناموس انسان یعنی کسی که انسان نمی خواهد او را در معرض و در اختیار همه قرار بدهد. ناموس انسان چیست؟ فرض کنید آن پولی است که انسان در بانک یا در صندوق می گذارد. شما وقتی که جواهری بسیار گران قیمت داشته باشید یا آن سفته و چک و پول هایی را که دارید و نمی خواهید کسی از آنها اطلاع پیدا کند، چه کار می کنید؟ می روید صندوقی می خرید، صندوق هم باید نسوز باشد و ثقل زیادی داشته باشد و دهتا قفل و رمز هم برایش درست می کنید و به هر مقداری که آن شیء مهم تر باشد قفل را به آن اضافه می کنید، دریش را محکم تر می بندید، رمزش را اضافه می کنید، از دسترس دیگران دور نگه می دارید، حتی خبرش را هم به دیگران نمی دهید و حتی به دیگران نمی گوید که من يك چنین صندوقی را دارم! چرا؟ چون مسئله، مسئله حساسی است. گاهی اوقات شده که آنچه را مربوط به این مسئله است حتی در اختیار نزدیک ترین افراد خود نمی گذارید.

پدر بزرگی به نام مرحوم حاج آقا معین شیرازی داشتیم که مرد خوبی بود، مرد بزرگی بود، مرد بی هوایی بود، مرد با اخلاصی بود و در اواخر عمرش هم حالاتش تغییر پیدا کرده بود و آن طوری که من احساس می کردم يك تغییر و تحولات بسیار بسیار پسندیده و مفیدی در افکارشان نسبت به مطالبی را که با مرحوم آقا در زمان حیاتشان در حال گفت و گو و محاوره بودند، صورت گرفته بود. خدا رحمتشان کند، ایشان يك وقت برای من نقل می کرد و می گفت:

در همان زمان های خیلی سابق که در طهران تا کسی کم بود - منزلشان هم میدان امام حسین بود که در زمان سابق به آن میدان فوزیه می گفتند و بعد هم اسم های دیگری گذاشتند و بعد هم به این اسم میدان امام حسین تغییر پیدا کرد - سوار اتوبوس شده بودم که بیایم برای یکی از منبرهایی که داشتم بعد يك معمم دیگری هم سوار شد منتها جوان تر از من بود. و بعد هم يك زن باحجاب و چادری و خیلی پوشیده ای سوار شد و آمد آن طرف نشست و بعد هم يك مرد و زن بی حجاب از این قرطی ها سوار شدند. این مرد شروع کرد این خانم را دست انداختن و به این آقای معمم - البته فقط توجهش به این آقا بود ولی در واقع منظورش همین خانمی بود که محجبه و باحجاب بود - گفت: «آقا اینها که چادر و کیسه و گونی سرشان می اندازند و خودشان را سیاه پوش می کنند، چه هستند؟! آیا این زن بهتر است یا این زنی که کنار نشسته و رو کرد به این زنی که معلوم نبود چه کسی بود - و لابد جزو همین اموال بین المللی بوده است؟! - گفت که این زن بی حجاب بهتر است یا این زنی که الان این طوری چادر سرش کرده است؟! نگاه کنید ببینید به این خوبی و... [اینجا نشسته است!] کدامیک بهتر است؟!»

ایشان [مرحوم حاج آقا معین] گفت که ما ساکت شدیم و حرف نزدیم و آن آقایی که بعد از ما سوار شد و معمم هم بود و مقداری خوش صحبت تر و مقداری هم رویش بازتر بود - بالأخره هر حرفی را هر کسی نمی تواند بزند بایستی که قابلیتی هم باشد، در آن موقع هم پشت شیشه ماشین ها پرده می انداختند که داخل ماشین دیده نشود - گفت: «آقا من يك سؤال از شما می کنم، چرا پشت شیشه این ماشین هایی که الان می روند پرده انداختند؟! یارو گفت که این خصوصی است دیگر و به همین خاطر هم پرده انداخته اند. گفت چرا در پشت شیشه های این اتوبوس پرده نینداخته اند؟ گفت که این عمومی است دیگر. گفت که همین دیگر، این خانم خصوصی است و فقط برای شوهرش

است ولی این خانم عمومی است و برای همه است! این زن مثل اتوبوس می ماند که سی یا چهل نفر سوار می شوند و همه هم می بینند!» می گفت که تمام این چهل یا پنجاه نفر که سوار اتوبوس بودند شروع کردند به اینها خندیدن و آنها را دست انداختن! و آن آقا هم در اولین ایستگاه پیاده شد!

یاد قضیه ای افتادم که بنده خدایی برای مرحوم آقا نقل می کرد، آن دیگر خیلی عجیب است! ان شاء الله باید خصوصی نقل کنم.

لزوم اهتمام نسبت به حفظ و حراست از ناموس

مسئله ناموس به این شکل است، حالا آیا دیده شده است که مردی ناموس خود را در مجالس ببرد و فرض کنید به مردهای غریبه و چشم های آلوده نشان بدهد؟! اگر این کار را انجام بدهد معلوم می شود که این مرد توجهی به این مسئله و نکته ندارد و در درون خودش نتوانسته است مسئله حفظ و حراست را مورد توجه قرار بدهد و نسبت به چشم های ناپاکی که در اینجا ممکن است زن و ناموس او را مورد تعرض قرار بدهند، توجهی ندارد.

تأثیر سوء ارتباط بین زن و مرد در یک مکان واحد حتی بدون گفتگوی بین طرفین

دوستان به آن صحبتی که دیروز کردم توجه کنند که در آنجا عرض کردم که مسئله ارتباط بین زن و مرد فقط در مسئله صحبت و نشستن و رو در رو قرار گرفتن و خندیدن نیست حتی در صرف بودن در یک مکان هم این مفاسد و تأثیرات سوء در نفس ایجاد خواهد شد. ارتباط سوئی که از ارتباط بین زن و مرد ممکن است در نفس حاصل شود آن ارتباط، ارتباط مثال است و ارتباط در فکر و ذهن است و چه بسا اینکه مرد و زن در کنار هم باشند و صحبتی هم بین آنها رد و بدل نشود ولی آن تأثیرات سوء از نفس غیر صالح و پلید و تاریک نفوذ می کند و چون نفس زن، نفس لطیف و ظریفی است می تواند آن نفس را تحت تأثیر قرار بدهد.

عدم احساس بعضی از مسائل به خاطر بیماری و بی هوشی نفس انسان

متأسفانه خیلی جاها در میان مردم دیده می شود که به این مطالب توجه نمی کنند و همه اینها ناشی از این می شود که ما در بی خبری از این نکته و مسئله قرار داریم که برای ما هیچ فرقی نمی کند که حالا مردی ما را ببیند یا نبیند، با مردی صحبت کنیم [یا نکنیم! می گوئیم که] حالا چیزی نشده و طوری نشده است و احساسی نکردیم، اما دیگر نمی دانیم اینکه ما الآن احساس نمی کنیم چون ما بیمار و مریض هستیم احساس نمی کنیم و چون بی هوش هستیم [احساس نمی کنیم]. وقتی می خواهند آدمی را عمل کنند، او را بی هوشش می کنند یا حداقل سرش می کنند و آن قسمت را سر موضعی می کنند و بعد چاقو می زنند. وقتی که سر می کنند حتی شما چاقو زدن را احساس نمی کنید که چه موقع چاقو خورد و چه موقع تمام شد و وقتی که بخیه انجام می شود شما سوزن خوردن را احساس نمی کنید. این مسئله هم همین طور است ولی وقتی این سر شدن بر طرف شد، وقتی این بی هوشی از بین رفت و انسان به هوش آمد و متوجه شد، آن موقع فریادش به هوا می رود! چرا فریادش به هوا می رود؟ چون تازه متنبه شد، تازه زنگ خطر به صدا درآمد که چه بر سر او آوردند، چاقو به کجایش زدند و کجا را قطع کردند و کجا را بخیه کردند و چه مسائلی اتفاق افتاده است؟

انسانی که در راه خدا حرکت نمی کند، ربات است

دیروز عرض کردم که انسانی که در راه خدا حرکت نمی کند ربات است و شما هر کاری را که

به ربات بگویند برایتان انجام می‌دهد. از این ربات‌ها هستند که در آنها باطری می‌گذارند و آنها را کنترل می‌کنند، مجسمه است، خم می‌شود، رکوع می‌کند، بلند می‌شود، به سجده می‌رود، دوباره کلید را می‌زنی و می‌نشیند حتی اگر نواری در آن بگذاریم صحبت می‌کند ولی اگر شخصی نبیند [که ما نوار در آن گذاشتیم] خیال می‌کند [واقعاً خودش صحبت می‌کند!]

ما يك وقت در يك جا دعوت افطار داشتیم، يك مرتبه من صدای بچه‌ای را شنیدم که تقریباً سنش به ده یا دوازده ساله می‌خورد. شنیدم که صحبت می‌کند و می‌گوید که من گرسنه‌ام چرا به من غذا نمی‌دهید؟ چرا دیر کردید؟ چرا سفره را پهن نمی‌کنید؟ گفتم که چه کسی در اینجا است؟ اول مقداری به ما خندیدند و بعد گفتند که پشت سر را نگاه کن، پشت سر را نگاه کردم دیدم مرغی است که نمی‌دانم اسمش چه بود؛ از این مرغ‌های سیاهی بود که نوك قرمز داشت در آنجا حرف می‌زد و چیزهای دیگری هم می‌گفت، از این چیزهایی که یادش داده بودند! من متوجه نشدم که این یک مرغ و حیوان است! مثل يك پسر بچه ده یا دوازده ساله داشت صحبت می‌کرد که چرا سفره را پهن نمی‌کنید؟ چرا غذا را نمی‌آورید؟ من گرسنه‌ام! بعد می‌گفت که اگر نیاورید شما را می‌زنم! تهدید به كتك هم می‌کرد! بعد که ما نگاه کردیم دیدیم ایشان تشریف دارند!

حالا شما اگر نبینید خیال می‌کنید که يك بچه است که صحبت می‌کند. این ربات هم وقتی صحبت می‌کند، وقتی آن نواری که در آن ربات است و به صدا درمی‌آید، ما خیال می‌کنیم که یک انسان است اما این انسان نیست، شبه انسان است و حرکات انسان را درمی‌آورد و رفتار او رفتار انسان است ولی مغز و حقیقت و فکر ندارد. ربات فکر ندارد و فکر نمی‌کند و این اعمالی را که انجام می‌دهد از روی اراده و اختیار انجام نمی‌دهد، این می‌شود مجسمه. ما نگاهش نمی‌کنیم و بی‌توجه رد می‌شویم و توجهی به آن نمی‌کنیم.

لزوم مصاحبهٔ مرد با مرد و زن با زن

این رفتاری که امروز در میان ما رایج است و ما نسبت به آنها بی‌تفاوت هستیم و نسبت به آنها توجه نداریم، ارتباطی که بین زن و مرد است، صحبت‌ها و سخنرانی‌هایی که هست، مصاحبه‌هایی که هست و مرد صحبت می‌کند و يك زن باید بیاید و بغلش بنشیند و مصاحبه کند! این چه دلیلی دارد؟! چرا مرد بغلش نمی‌نشیند که باهم صحبت کنند؟! این چه قضیه‌ای است که فرض کنید يك مرد که می‌خواهد راجع به مسائلی مصاحبه کند، پزشکی مصاحبه کند یا اجتماعی مصاحبه کند - بسیار خوب همهٔ اینها خوب و مفید است - چرا آن کسی که مصاحبه می‌کند باید زن باشد؟! وقتی که زن صحبت می‌کند، بسیار خوب با زن‌ها باید زن صحبت کند و باید هم این‌طور باشد، فرض کنید نسبت به مسائل خانوادگی، آشپزی، خیاطی، اجتماعی، مسائل مربوط به کودکان و مسائل زنانگی باشد، باید زن صحبت کند ولی چرا باید يك مرد بنشیند و با او صحبت کند؟! این چه دلیلی دارد؟! بالأخره این از کجا نشأت می‌گیرد؟! چرا کسی که به يك چنین منظره‌ای نگاه می‌کند نباید از خود سؤال کند که آن دلیلش چیست؟! آیا این دلیل که صرفاً برای تنوع است، کافی است؟! آیا این دلیلی که آورده می‌شود که بالأخره يك حال و هوایی داده می‌شود، این مناسب است؟! به این مسئله توجه کنید که آیا زبینهٔ خانواده‌های متدین، عفیف، نجیب، باحیا و خانواده‌هایی که می‌خواهند حرمت دیانت و انسانیت و کرامت انسانی خود را حفظ کنند این است که با این مناظر و مسائل رویرو باشند و این تصاویر و غیر از این تصاویر را ببینند؟! آیا مسئله باید به این صورت باشد یا اینکه نه، آن حرمت باید محفوظ باشد؟!

تغییر روحیهٔ افراد بعد از قرار گرفتن تحت مسائل تربیتی

می‌گویند که ما نگاه می‌کنیم [و احساس خاصی برای ما حاصل نمی‌شود]، ما نگاه می‌کنیم و

چیزی نمی‌فهمیم، ما نگاه می‌کنیم [و مسئله‌ای برای ما پیش نمی‌آید] ولی اگر همین فرد در موقعیت تربیتی قرار بگیرد و در آن وضعیت مناسب مداوای نفس و روح قرار بگیرد بعد از گذشت بیست روز یا چهل روز، آیا باز هم می‌گوید در من اثر نمی‌کند یا آن موقع دیگر اثر می‌کند؟! چه شد و چه قضیه‌ای اتفاق افتاد؟ آیا وزن شما کم شد؟ نه، کم نشد. آیا حالا افکار شما نسبت به مسائل کلی تغییر پیدا کرده است؟ نه، هنوز مسئله‌ای اتفاق نیفتاده است. پس چه قضیه‌ای در اینجا اتفاق افتاد که الآن می‌گویید من خوشم نمی‌آید نگاه کنم؟ درحالی‌که قبلاً پیچ تلویزیون را باز می‌کردید و پا را هم روی آن پا می‌انداختید و می‌نشستید و قشنگ تماشا می‌کردید و گوش می‌دادید و چه‌بسا به مرد هم بیشتر از زن نگاه می‌کردید! حالا اگر مردها را هم يك امتحان و تستی بکنید وقتی در يك قضایایی هم مرد هست و هم زن، آیا بیشتر به مردها نگاه می‌کنند یا به زن‌ها؟ هر دو حرف می‌زنند پس چرا تو فقط چشمت را به او انداختی؟! اینکه عرض می‌کنم مطالبی است که به من رسیده است، از خودم در نمی‌آورم. زن به من نامه می‌دهد که وقتی من و شوهرم پای تلویزیون نشستیم، او به‌جای اینکه به مرد نگاه کند همه‌اش به زن نگاه می‌کند! به او (زن) گفتم که تو به چه کسی نگاه می‌کنی؟ زن می‌گوید که من هم به مرد نگاه می‌کنم! این به آن در، دیگر مشکلی نداریم!

لزوم اصلاح خود برای رسیدن به فعلیت

این چه جهتی است؟ آخر ما که نمی‌توانیم آنچه را خدا در ما قرار داده از بین ببریم، من مثل شما و شما هم مثل من و ما هم مثل بقیه تفاوتی نداریم، همه ما از غرائز یکسانی برخورداریم و همه ما از صفات و اندوخته‌های یکسانی برخورداریم، آنها را باید اصلاح کنیم و در راه صحیح به‌کار ببریم تا آنها را به فعلیت و نتیجه برسانیم، انجام ندهیم باختیم و می‌افتیم و به مسائل و مطالب دیگری کشیده می‌شویم.

وجود غرائز و خواست‌های مشترک بین تمامی افراد و گروه‌ها

وقتی من می‌گویم تلفن منزلتان که زنگ می‌زند تا گوشی را برمی‌دارید اگر می‌فهمید که يك مرد است گوشی را بگذارید و نگاه نکنید که این چه کسی است، چون می‌دانم چه مسائلی بعد از این اتفاق خواهد افتاد؟!

می‌گویند که این آقا برای هزار و چهارصد سال پیش است! این آقا حرف‌های عهد دقیانوس را می‌زند و...! نه، انجام بدهید مسئله‌ای نیست، نتایجش را هم ببینید، که می‌بینیم! می‌بینیم که به چه مسائلی مبتلا می‌شویم! و در این قضیه دیگر بین یهودی و نصرانی فرقی نمی‌کند، دیگر بین مسلمان و شیعه فرقی نمی‌کند، دیگر بین سالک و غیرسالک فرقی نمی‌کند، دیگر آخرین مطلب را گفتم، چرا؟ چون همان غریزه‌ای که در یهود و نصاری هست همان در ما هم هست، همان مسائلی که در آنجا هست همان مسائل در ما هم هست، همان خواست‌هایی که در آنها هست در ما هم هست و فقط فرقش در این است که به ما گفتند کنترل کن ولی به او گفتند برو هر کاری خواستی انجام بده، مسئله و مشکلی ندارد.

این حالتی که برای انسان به‌واسطه سلوک حاصل می‌شود، این است که سلوک می‌گوید در اینجا انجام بده و در آنجا انجام نده، با این حرف بزن و با او حرف نزن، اینجا برو و آنجا نرو، اینجا بنشین و آنجا ننشین. در همین سفره‌های مختلطی که امروزه می‌گویند که این حرف‌ها [جدایی سفره محرم و نامحرم] از کجا درآمده است؟! شاهد عینی برای خود بنده گفتم که من عمداً بر سر يك سفره مختلط نشستم و دیدم مردهایی که در سر آن سفره هستند به همه جا نگاه می‌کنند غیر از غذایشان! خودش برای من این مسئله را گفت. آن وقت می‌گویند که آقا این حرف‌ها را از کجا درآوردی؟! بگذار بنشینیم و خوش باشیم، این بدش می‌آید، آن خوشش می‌آید، داریم غذا می‌خوریم دیگر، کاری که نمی‌خواهیم انجام بدهیم. نه، پس می‌خواهید [کاری هم انجام بدهید!]

سلوک یعنی تقویت سیستم ایمنی بدن در مقابله با اهواء نفسانیه

اینها جهاتی است که از ابتدا انسان را در يك برنامه، پروگرامه می‌کنند و در يك کانال، کانالیزه می‌کنند و در يك چهارچوب قرار می‌دهند تا آن صفاتی که جهت ضعف ما نسبت به مرتبه کمالی است، آن صفات در محدوده قرار بگیرد و قدرت سر باز زدن و اظهار وجود کردن پیدا نکند و در قبالتش این قوایی که قوای رشد دهنده ما است، بیاید و بپوشاند و انسان را به مرتبه‌ای برساند که دیگر آن صفات به‌طور کلی قابلیت برای عرض اندام را نداشته باشند.

وقتی که انسان دکتر می‌رود چه‌کار می‌کند؟ چه علتی باعث می‌شود انسان مریض بشود؟ در بدن انسان قوایی است که اسمش را سیستم ایمنی گذاشتند، از آن طرف در بدن انسان هم میکروب‌های دیگری هست که این میکروب‌ها و ویروس‌ها یا از راه هوا وارد بدن و ریه و خون می‌شوند یا از راه غذا و آب وارد بدن می‌شوند. الآن تمام افرادی که در اینجا نشستند، همه اینها هم از نظر سیستم ایمنی دارای استعدادهایی هستند و هم از نظر میکروب و ویروس و امثال ذلك هزار و یکی دارند. در همین دهانی که من الآن صحبت می‌کنم پانصد و پنجاه میکروب وجود دارد! باینکه من سالم هستم و به‌ظاهر هم مریض نیستم، الآن پانصد و پنجاه نوع باکتری در این دهان من وجود دارد و همه اینها آماده برای فعالیت هستند و در همین معده صدها هزار باکتری وجود دارد که می‌گویند اگر یکی از آنها فعال شود باعث زخم معده می‌شود که همان هلیکوباکتری هست و بقیه آنها هم هستند. این سیستم ایمنی از یک طرف و علل و عوامل صدمه‌زننده و از بین‌برنده و مریض‌کننده هم از يك طرف، البته بسیاری از این میکروب‌ها برای بدن ضرورت دارند، تصور نکنید که همه آنها ضرر دارند، نه خیلی از آنها مفیدند و اگر بدن ما در وضعیتی بود که خالی بود، یعنی اگر وضعیت بدن ما به‌نحوی بود که فقط سیستم ایمنی وجود داشت و دیگر از این میکروب‌ها خبری نبود، ما دیگر مشکلی نداشتیم و هر غذایی را می‌خوردیم و در هر وضعیتی قرار می‌گرفتیم، برای ما وجود شرایط متفاوت دغدغه‌خاطری به‌وجود نمی‌آورد ولی از آنجایی که خدای متعال ما را این‌طور خلق کرده است و ما هم نمی‌توانیم خودمان را عوض کنیم، نمی‌توانیم خودمان را تغییر دهیم، نمی‌توانیم هوایی را که الآن استنشاق می‌کنیم عوض کنیم، غذایی را که می‌خوریم نمی‌توانیم تغییر دهیم، در ارتباطی که داریم نمی‌توانیم در آن ارتباط تغییر و تحول ایجاد کنیم پس باید شرایط زندگی و تغذیه خود را به‌نحوی قرار بدهیم که آن سیستم ایمنی همیشه بر این فعالیت میکروب‌ها و ویروس‌ها غلبه داشته باشد و اگر این غلبه از بین رفت مریض می‌شویم یعنی آن می‌آید و سیستم ایمنی را کنار می‌زند و می‌آید رو! به‌دانش رسیدیم که رسیدیم و اگر نرسیدیم، در عرض دو ساعت دیفتری ما را خفه می‌کند! در عرض شش ساعت پیچیدگی روده ما را از بین می‌برد و هیچ پرو و برگرد هم ندارد! این نحوه و این شیوه را که خدا قرار داده، راهش را هم برای ما قرار داده است.

ناقص بودن سیستم ایمنی جامعه امروزی ما

الآن سیستم ایمنی جامعه ما، سیستم ایمنی ناقص است. شما مردم را در ارتباطاتشان نگاه کنید، جامعه را ببینید، دیگر صدای همه درآمده است، وضعیت تبلیغات را ببینید، کیفیت ارائه مسائل را ببینید، فیلم‌ها را ببینید، نقش و نگارها را ببینید، اوضاع را ببینید، آیا این وضع، وضعی است که انسان با این وضع زندگی کند و بعد بتواند دو رکعت نماز با حضور قلب بخواند؟! این دیگر امکان ندارد. بله، ممکن است بگوییم نماز که فرقی نمی‌کند!

تأثیر مستقیم محیط زندگی بر اعمال عبادی افراد

اتفاقاً همین دیروز من این مسئله را گفتم و اینجا هم جایش است که بگویم که بنده به دیدن یکی از ارحامان رفته بودم که فردی است تاحدودی امروزی و...، در ضمن صحبت من این مسئله را مطرح

کردم که چرا فلانی به بلاد کفر رفته و امثال ذلك؟ گفت که چه اشکالی دارد؟ بعد ایشان رو کرد به من و گفت که در صورتی شما باید این مسئله رفتن در آنجا را مورد نظر قرار بدهید که با بودن خود شما در يك چنین محیطی مثل قم و... اینها باهم ارزیابی بشود!

ببینید مغلطه چیست؟ آن مغلطه‌ای را که امروزه مطرح می‌کنند، آن افرادی که می‌گویند که این حرف‌ها چیست؟ آن افرادی که می‌گویند که انسان باید در يك چنین جامعه‌ای زندگی کند، آن افرادی که می‌گویند که اگر انسان مرد و مردانه است و راست می‌گوید باید فرض کنید بروید در آنجاها [بلاد کفر زندگی کند] والا در حسینیّه و مسجد و امامزاده و... زندگی کردن که فایده‌ای ندارد!

ببینید این مغلطه و اشتباهی که الان می‌شود از کجا نشأت گرفته است، همه‌اش از راه در رفتن است و شخص می‌خواهد به او خوش بگذرد و لاابالی باشد، این کار را می‌کند والا هیچ مسئله‌ای نیست. گفت که بودن آنها در قم مهم نیست، مهم این است که شما در آنجا [بلاد کفر] باشید و آن حال را داشته باشید. گفتم که من يك سؤال از شما می‌کنم، - البته می‌خواستم يك مثال دیگر بزنم گفتم نه، يك مقدار مؤدبانه‌ترش را می‌گویم - شما گاهی اوقات که از منزل بیرون می‌آیید، آیا آن کنار منزلتان جوی آب فاضلاب و کثیف هست یا نه؟ چرا در آن جوی آب نمی‌روید؟! به جای اینکه به حمام بروید و با آن وان تمیز و در و دیوار نظیفی که برق می‌زند و زیر دوش و با این شوینده‌های کذابی که حضرتعالی سفارش می‌دهید از کجا و کجا برایتان بیاورند، لباستان را در آورید و بروید در این جوی آب و خودتان را بشویید و حسابی سر و پا را صفایی بدهید و بیاید لباستان را بپوشید! چرا این کار را نمی‌کنید؟ گفت که این چه ربطی به این دارد؟ گفتم که هنر به این می‌گویند که به جای رفتن در حمام و باز کردن آب، بروی آنجا و همان‌طوری در آنجا خودت را بشویی والا رفتن زیر دوش آب حمام و تمیز بیرون آمدن که هنر ندارد! بنده هم می‌روم و لباسم را در می‌آروم و زیر دوش به این خوبی قشنگ خودم را نظیف می‌کنم و با شامپو و صابون و امثال ذلك خودم را براق می‌کنم، این که هنر نیست، هنر آن است اگر می‌خواهی انجام بدهی!

بعد گفتم که این مسئله که شما فکر می‌کنید اشتباه است، اگر ما در وضعیتی بودیم که رفتن ما در آنجا با بودن ما در اینجا فرقی نداشت، آن موقع ما حرف نداشتیم و مسئله‌ای نبود و اگر در وضعیتی بودیم که يك بیماری اپیدمی که در اینجا می‌آمد ما نیازی به واکسن و قرص نداشتیم، [در اینجا هم می‌گفتیم بودن و نبودن در بلاد کفر هیچ فرقی ندارد؟!]

من در یکی از این سفرهای آفریقایی که رفته بودم - هر دفعه که می‌رویم آن هفته اول به ما از این قرص‌های مالاریا می‌دهند - گفتم که خب این دفعه از این قرص‌ها نمی‌خوریم. گفتند که نه شما باید حتماً بخورید والا ممکن است اتفاقی بیفتد. حالا من بگویم نه، مرد و مردانه اگر من راست می‌گویم همین‌جا هستم و این قرص‌ها را هم نمی‌خورم! می‌گویند که آدم احمق هستی! یا مثلاً اگر وبایی آمد، واکسن نزنم و بگویم مرد آن کسی است که در مقابل وبا بایستد و در مقابل جزامی بایستد و هیچ‌طوریش نشود! می‌گویند که این آدم دیوانه است. از نظر پزشکی و بهداشت به این فرد، دیوانه می‌گویند. به این کار مردانگی و انسانیت و شجاعت نمی‌گویند، به این چنین فردی مجنون و دیوانه می‌گویند.

بله، اگر من در وضعیتی بودم که بودن در اینجا و در این مکان با رفتن در جایی دیگر برای من تفاوتی نداشت، آن موقع من این سخن را نمی‌گفتم. صحبت من الان در شرایطی است که من در آن شرایط زندگی می‌کنم، حیات دارم، نمازی که در آنجا می‌خوانم با نمازی که در اینجا می‌خوانم فرق می‌کند، قرآنی که در آنجا می‌خوانم با قرآنی که در اینجا می‌خوانم فرق می‌کند. هر دو قرآن یکی است و هر دو نماز یکی است ولی آن نماز با این نماز زمین تا آسمان فرق می‌کند! آن قرآن با این قرآن تفاوت می‌کند! این برای همین است.

تأثیرپذیری نفس از فضا و جو، علت حرمت سکونت در بلاد کفر

لذا اینکه مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - می فرمودند که سکونت در بلاد کفر حرام است، به خاطر همین مسئله است. من که هنوز در راه هستم و حرکت نکردم و هنوز آن مراتب استعداد من به فعلیت نرسیده و نسبت به پدیده ها و فضا و جو و محیطی که در آنجا هست واکسینه نشده ام و قطعاً این مطالب در من و روح من و نفس من تأثیر می گذارد، من دیگر نمی توانم بگویم مرد آن کسی است که به آنجا برود و الا بودن در اینجا هنر نیست. شما به آن مرتبه برس و دیگر هر جا که خواستی بی اجازه من برو! شما به آن مرتبه برس اشکال ندارد! ولی اگر نرسیدی و رفتی و به هلاکت افتادی لا تَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَكَ! دیگر خودت را ملامت کن. چرا؟ چون گفتند نرو!

اینهایی که عرض می کنم تجربه هایی است که برای خود بنده پیش آمده است، این طور نیست که در کتاب خوانده باشم. اتفاقاً در سفری که بنده پارسال به مناسبتی به بعضی از کشورها داشتم، این قضیه یادم است که در شب آخری که در یکی از همین شهرها بودم و می خواستم ببینم حال و هوایشان چطور است و چه نظری دارند و چه برداشتی از این مسئله دارند؟ همه بالاتفاق گفتند که يك روز بودن در کشور خودمان در ایران را به تمام این زرق و برق ها و... نمی دهیم. گفتیم که حالا فهمیدید که وقتی پدرم می گفت نباید در اینجا باشید، این برای چیست؟ این برای همین است.

غفلت افراد، علت عدم احساس فرق بین اعمال عبادی در دو مکان مختلف

حالا فرض کنید که این حرف را خیلی ها می گویند که ما این نماز را در آنجا هم می خوانیم، این روزه را در آنجا هم می گیریم، در آنجا قرآن هم می خوانیم، فوَقَش موقع حج هم که شد حجه مان را هم انجام می دهیم، وجوهاتمان و خمس و زکاتمان را هم حساب می کنیم، دیگر مسئله ای نداریم! بله، شما مسئله ندارید چون مریضید، چون شما بیهوشید پس می گویند که مسئله ندارم ولی مثل من که احساس می کنم ناقصم و نیاز به تربیت و مراقبت دارم، من می فهمم که بین اینجا و بین آنجا زمین تا آسمان فاصله است! انسان در آنجا نماز می خواند ولی مثل ربات نماز می خواند، در آنجا نفس می کشد و اکسیژنی که در آنجا هست با اکسیژنی که در این طهران آلوده که من هر وقت می آیم سردرد می گیرم [یکی است] و الحمدلله که ما قم هستیم و از این يك نعمت برخورداریم که دیگر هوای آلوده مصرف نمی کنیم. من یادم است که در يك روز عصر دو ساعت حرکت و راهپیمایی کردم ولی انگار به مقدار بیست دقیقه حرکت و راهپیمایی کردم و در این فضا نفس کشیدم، ولی انسان [در آنجاها] نفس که می کشد انگار این فضا آلوده و مسموم است! فضا فضایی است که با کسی که می خواهد در حرکت باشد جور در نمی آید! فضا فضایی است که با کسی که می خواهد خودش را معالجه کند، جور در نمی آید! در حالی که بقیه می روند و می گویند که آنجا نماز می خوانیم و اینجا هم می خوانیم، آنجا قرآن می خوانیم اینجا هم می خوانیم و مشکلی و مسئله ای و چیزی هم نیست، این برای چیست؟! این برای این مسئله است که آن حالتی را که باید ما مورد توجه قرار بدهیم، از آن حالت غفلت شده و مسئله دیگر از آن حالت بیرون آمده است.

حاصل شدن عزت و شرافت و کرامت به واسطه سلوک

بنابر این در مسئله سلوک، سلوک، عزت و شرافت و کرامتی را به انسان می‌دهد که لازمه آن این است که انسان چشم از همه چیز می‌بندد، از دنیا و اعتبارات می‌بندد، از اتکا به این و آن می‌بندد، از غنی شدن می‌بندد، از به ریاست رسیدن می‌بندد، از رسیدن به حطام دنیا می‌بندد، می‌فهمد که به یکی از این چیزها رسیدن یعنی چه؟ امروزه دیگر این مسائل و قضایا برای همه روشن است و نیازی به صحبت ندارد. وقتی که انسان در مکتب اولیاء الهی قرار بگیرد می‌بیند که مکتب آنها مکتب عزت و مناعت و شرافت است و فقط خدا و رضای خدا را می‌بیند و به هیچ چیز دیگر توجهی ندارند و این را به عنوان يك امر حیاتی و ناموس برای خودشان می‌دانند.

وقتی که سالکی در يك چنین موقعیتی قرار دارد، دیگر چه نیاز دارد به اینکه این مسئله را به این و آن گسترش بدهد؟! چه نیاز دارد که برود در خانه همسایه را بزند و بگوید که تو را به خدا شما هم بیایید و سالک بشوید؟! چه نیاز دارد برود به عمه و خاله و دختر خاله و دختر عمه بگوید که شما هم بیایید و سالک بشوید؟! چه نیاز دارد که این فکر خودش را به این طرف و آن طرف منتشر کند؟! خودمان را داشته باشیم، هر کسی آمد و هر کسی نیامد به ما چه مربوط است؟! به جهنم که کسی نمی‌آید! هر کسی خودش می‌داند و مطالب در همه جا پخش شده است و پخش هم خواهد شد، هر کسی بخواهد می‌آید و هر کسی نخواهد نمی‌آید و هر کسی هم بخواهد مسخره خواهد کرد.

عقلا، مخاطبین کلام و نوشتار بزرگان و اولیای الهی

يك وقت مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - کتابی را تألیف کرده بودند و بعد مشکلاتی پیدا شده بود، يك وقت من با ایشان جایی می‌رفتم و گفتم که آقا نسبت به این کتاب شما خیلی ایرادها شده است! ایشان فرمودند:

آقا سید محسن ما که این کتاب را برای اینها نوشتیم که حالا مسخره می‌کنند، ما این کتاب را نوشتیم برای آنهایی که عقل داشته باشند!
از اول که این کتاب را نوشتیم می‌دانستیم يك عده مسخره می‌کنند، از اول که این صحبت را کردیم می‌دانستیم که يك عده مسخره خواهند کرد، پس نباید بگوییم؟ آیا حالا که مسخره می‌کنند دیگر دهانمان را ببندیم؟ حالا که مسخره و استهزاء می‌کنند، حالا که نیشخند و طعنه می‌زنند که آقا این حرف‌ها چیست؟ این چرت و پرت‌ها چیست؟ اینها مال عهد بوق و دوغ است، اینها اسلام من در آوردی است! از اول ما می‌دانیم که این افراد هستند و دست هم بر نمی‌دارند! حالا آیا آدم عاقل در يك چنین شرایطی برای اینها می‌نویسد؟! اگر بنویسد این فرد دیوانه است! تو که می‌دانی کتابی را که می‌نویسی مسخره می‌کنند پس برای اینکه مسخره کنند می‌نویسی؟ صد سال مسخره کنند، این قدر مسخره بکنند که دیگر اشباع بشوند!

کتابی را که ایشان می‌نوشتند، کتابی را که بزرگان می‌نوشتند، سخنی را که بزرگان می‌گفتند، دستور العمل‌هایی که آنها می‌دادند، برای چه کسی بود؟ برای عقلا بود نه برای مسخره کنندگان، نه برای آنهایی که استهزاء می‌کنند، نه برای آنهایی که فقط می‌خواهند به دنبال بهانه بگردند، نه برای آنهایی که حرف صحیح انسان را نصفش را می‌گیرند و نصف دیگرش را چاپ می‌کنند، نه به خاطر آنهایی که خیانت می‌کنند! پس این مطالب برای کیست؟ برای آنهایی است که خدا به آنها عقل و سرشت و فطرت داده و فقط منتظر این هستند که مطلب را بگیرند و عمل کنند و چشمشان را ببندند و به هیچ کسی کار نداشته باشند. قرآن، نهج البلاغه، صحیفه سجادیه و روایات اهل بیت علیهم السلام هم همه برای اینها آمده است. حالا غیر از اینها، فرد می‌خواهد فرد عادی باشد یا معمم، بی‌سواد باشد یا باسواد دیگر در این مسئله فرق نمی‌کند و تفاوتی ندارد.

سلوك، عزیزترین و ناموسی‌ترین مسئله برای انسان

لذا مسئله سلوك، عزیزترین و ناموسی‌ترین مسئله‌ای است که برای انسان است، سلوك از زن انسان هم برای انسان ناموسی‌تر است! سلوك از آن دفترچه بانکی که به کسی نمی‌دهید و حتی زن یا شوهر یا بچه‌تان هم خبر ندارند و در هزارتا پیچ و قفل و از این چیزها قرارش می‌دهید، از آن هم ناموسی‌تر است! سلوك از آن جواهرات قیمتی و ثمینی که نگه داشتید و از ترس اینکه دزد نیاید هزارتا سوراخ و سنبه گذاشتید، ناموسی‌تر است! سلوك برای ما حتی از آن اسراری که تابه‌حال به هیچ کسی هم نگفتید، ناموسی‌تر است! چرا؟ چون کسی که سلوك داشته باشد و راه بزرگان را داشته باشد، همه چیز دارد. وقتی که کسی همه چیز دارد حالا بیاییم به او چه بگوییم؟ يك وقت احساس مسئولیت و تکلیف است، آن چیز دیگری است ولی وقتی که به کسی تکلیف نکردند برای چه برود و بگوید که ما پیش این و آن هستیم و ما اینجا و آنجا می‌رویم تو هم بیا! این چیست؟ این فاش کردن ناموس است! هرکسی باید در راه خودش باشد، آنچه را دارد برای خودش باشد.

لزوم عدم افشای سرّ

یکی از مطالبی را که مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - خیلی اصرار داشتند این بود که سرّ را فاش نکنید! حالی را که به‌دست آوردید برای کسی دیگر نگویید حتی برای رفیقان هم که احتمال می‌دهید شاید نتواند تحمل کند، نباید به او هم بگویید. آن وقت حالا ما می‌بینیم که انگار همه افراد مسئولیت پیدا کردند که این طرف و آن طرف و بالا و ... بگویند! نه این خبرها نیست.

خیال نکنید حالا اگر کسی در راه عرفای الهی و اولیاء بزرگوار قدم نگذارد، راه آنها بی‌مشتی و بی‌صاحب و بی‌راهِرو می‌ماند! نه خدا برای آن راه هم افرادی را خلق کرده و خلق خواهد کرد. يك مرتبه می‌بینید از يك خانواده‌ای که هفت یا هشت نفر هستند، یکی از آنها می‌آید و هفت‌تای دیگر مسخره می‌کنند! از خانواده‌ای که همه آنها بی‌حجاب و غیرمحببه و چه و چه هستند، یکی از آنها عفیف، نجیب، باحیا، باشرم، باعفت و باسداد است درحالی‌که مادر هم بی‌حجاب است! بنده اطلاع دارم از افراد و دوستانی که مادر بی‌حجاب است به‌نحو رکیک نه بی‌حجاب عادی ولی دختر حجابی دارد که حتی چشمش را هم کسی نمی‌بیند و می‌گوید که اگر من بخواهم غیر از این باشم همه چیزم به‌هم می‌ریزد! دروغ نمی‌گوید و شوخی نمی‌کند و واقعیت را در دل و در نفس خودش احساس کرده است. از آن طرف هم هست که مادر آن‌طور ولی دختر نه، بی‌بندوبار و ولنگ و باز و سر به‌هوا! خدا ان‌شاءالله که همه را هدایت کند و به‌راه بیاورد، انسان باید همیشه دعا کند و خیر را برای دیگران بخواهد.

بنابر این دستوری که بزرگان می‌دادند این بود که همیشه کاری کنید که فقط خودتان از کارتان اطلاع داشته باشید و لازم نیست که دیگران و افراد عادی خبر داشته باشند، مسئله آن مقداری که قابل برای طرح است طرح می‌شود و آن مقداری که قابل برای نشر است نشر می‌شود.

نمونه‌هایی از آداب زیارت

اگر به مسافرت می‌روید، اگر به زیارت عتبات می‌روید با همدیگر يك نوع لباس بپوشید، شنیدم بعضی‌ها می‌روند و همه هم با لباس سفید می‌روند! نه‌خیر، این کارها دیگر ممنوع است. کسی که به عتبات می‌رود اولاً لازم نیست که کاروان راه بیندازد و اگر تنها بروید بهتر زیارت می‌کنید، یا دو سه نفر اشکال ندارد اما اینکه هر روز جمع بشوید و اتوبوس و کاروان راه بیندازید، این چه دلیلی دارد؟ آیا آدم به زیارت می‌رود که به این و آن و به مطالب دیگر بپردازد یا باید برود که به امیرالمؤمنین و امام حسین علیهما السلام بپردازد؟! آیا باید فکر و ذهنش راحت‌تر باشد یا اینکه نه این به اتکای او و او به اتکای دیگری باشد؟! تمام این به اتکا به اتکاها، مرتباً می‌بُرد، می‌بُرد، می‌بُرد! مرتباً این شاخه‌ها می‌بُرد!

اگر ده نفر بشوند دوازده نفر، دو نفر باختند و اگر دوازده نفر بشوند چهارده نفر، چهار نفر باختند! دو یا سه یا چهار نفر اشکال ندارد همین‌که تنهایی هم نباشد اما کاروان راه انداختن و...، این حرف‌ها چیست؟ تمام این کارها باید کنار برود، آنجا لباس سفید پوشیدن بسیار خوب است و اگر انسان لباس سفید هم بپوشد و عادی هم بپوشد اشکال ندارد.

دوستان ما در زمان مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - این‌طور نبودند که همه لباس سفید و دشداشه بپوشند و لباسشان همین لباس عادی بود و اگر معمم هم بودند همین‌طور بودند و کت و شلواری هم بودند همین‌طور بودند، این اشکال ندارد ولی اگر کسی می‌رود باید تك و تنها برود نه اینکه ده نفر راه بیفتند حتی اگر تصادفاً در آنجا باهم برخورد کردند، از همدیگر جدا بشوند. انسان می‌خواهد طواف انجام بدهد تنها طواف انجام بدهد یعنی چه که سی یا چهل نفر با همدیگر طواف می‌کنند؟! به چه کسی می‌خواهید نشان بدهید؟! آیا می‌خواهید به امیرالمؤمنین علیه‌السلام نشان بدهید که ما چهل نفریم یا به مردم؟! کجای قضیه خراب است و اشکال دارد؟ آیا می‌خواهید به امام حسین علیه‌السلام نشان بدهید؟! خب خودت تنها برو طواف کن. چون گفتند، پس برو طواف کن.

من در کنار صحن نشسته بودم که دیدم یکی از همین دوستان ما، از آن افرادی که بیشتر با ما انتساب دارند آمد و رد شد و رفت و بعد دیدم دوباره آمد، فهمیدم که طواف می‌کند و خیلی به حالش غبطه خوردم! خوشا به حالش! ما هم نشسته بودیم و برای خودش سرش را پایین انداخته بود و طواف می‌کرد و فقط تنها کسی که او را می‌دید خدا بود و امام حسین، دیگر نیاز ندارد. حالا ما کاروان راه بیندازیم و همه سفید بپوشیم و آن دسته برود و بیايد! پس يك عَلم و كُتل هم دست بگیريد که این شعارها خیلی قشنگ‌تر باشد و امام حسین و ملائکه بهتر اینها را تصور کنند!

زیارت‌های دیگری را که انجام می‌دهید باید تنها باشید، طوافی که انسان انجام می‌دهد باید تنها باشد و بغل هم نشستن و با همدیگر نشستن نه، اگر در حرم نشستید دلیلی ندارد که همه پیش هم بنشینید، یکی برود آن‌طرف بنشیند و یکی برود آن‌طرف بنشیند و هرکسی در حال خودش باشد، آن‌وقت ببینید که بیشتر استفاده می‌کنید! ولی اگر این کار را نکردید، آن موقع می‌روید حرم و دست‌خالی برمی‌گردید و یکی هم در نامه شما نمی‌نویسند.

[اما اگر به این مطالبی که گفتم عمل کردید،] آنجا که می‌روید می‌بینید نه مثل اینکه چیزی نصیبتان شد و جهتی و حالتی پیدا شد، این می‌شود ناموس. وقتی که می‌گویند دور حرم امام طواف کن، این قضیه ناموس است! انسان که نمی‌آید به همه پخش کند که آی ایهالاناس من دارم دور امام حسین طواف می‌کنم! کوفت! این کارها یعنی چه؟! آدم همین‌طوری کاری را انجام بدهد که [جلب توجه دیگران را بکند]. حالا اگر کسی هم گفت که داری چه‌کار می‌کنی؟ بگوید که این طواف است و بزرگان گفتند که این کار را انجام بدهیم و ما هم این کار را انجام می‌دهیم.

اگر به مشهد مقدس مشرف می‌شوید، فقط و فقط قصد از تشرف به مشهد زیارت امام رضا علیه‌السلام باشد نه مرحوم آقا! ما يك نفر بیشتر نداریم و آنجا فقط امام رضا علیه‌السلام است. بارها شده است که من از رفقا شنیدم که می‌گویند که رفتیم امام رضا علیه‌السلام و خدمت مرحوم آقا هم رسیدیم! گفتم که ببخود کردید که زیارت امام رضا علیه‌السلام و مرحوم آقا باهم! امام رضای تنها، قصد و نیت فقط باید امام رضا علیه‌السلام باشد و بس! پدر ما هم این را می‌خواست و ما اگر می‌خواهیم به‌دنبال او باشیم باید این راه را برویم.

حتی شنیدم بعضی از افراد آمده بودند و می‌گفتند که ما وقتی زیارت مرقد حضرت آقا می‌رویم، کفش نمی‌پوشیم و از خود حرم امام رضا علیه‌السلام پابرهنه می‌رویم! گفتم که کار خیلی اشتباهی می‌کنید! من اگر فرش باشد بدون کفش می‌روم و اگر فرش نباشد کفش می‌پوشم، کاری که خود آنها می‌کردند، من هم همان کار را می‌کنم. کاری که پدرم و مرحوم آقای حداد - رضوان الله تعالی علیهما - می‌کردند، بنده هم همان کار را می‌کنم.

از آن طرف پدر من وقتی که در مدینه وارد قبرستان بقیع می‌شد، نعلین را درمی‌آورد و دست می‌گرفتند و یا یکی از دوستان می‌گرفتند و یا يك جا می‌گذاشتند و با پای برهنه در قبرستان بقیع راه می‌رفتند! این را می‌گویند مرد خدا و رجل الهی و عارف و ولیّ خدا. آیا در روایات ندیده‌اید که می‌فرمایند که کسی که با معرفت ما را زیارت کند، ثوابش این قدر است و بعد مرتباً بالا می‌برند که ثوابش این قدر است و...! این به‌خاطر مراتب معرفتی است که آن شخص زائر نسبت به آن امام دارد.

پدر ما وقتی در آنجا برای زیارت ائمه بقیع علیهم السلام می‌رفت، از کنار در کفشش را درمی‌آورد و در تمام قبرستان بقیع با پای برهنه راه می‌رفت! بنده با همین چشم خود دیدم که بعضی از آقایان که حتی به مراتب عالیّه علمی رسیدند و افرادی که [مجتهد و فقیه] هستند و الآن هم [حیات دارند] تا کنار قبر ائمه بقیع با نعلین رفتند! آیا زیارت هر دو به يك اندازه است؟! آیا زیارت هر دو به يك مقدار است؟! خود من وقتی که به زیارت امام رضا علیه السلام مشرف می‌شوم، در بعضی اوقات که حال داشته باشم سر قبر مرحوم والدمن می‌روم و در آنجا حمد و سوره توحید و قدر را می‌خوانم و اگر هم حال نداشته باشم از همانجا فاتحه‌ای می‌خوانم و به منزل می‌روم. تابه حال هیچ‌گاه نشده است که قصد زیارت امام رضا علیه السلام را کرده باشم و يك گوشه‌اش قصد زیارت قبر مرحوم آقا را هم کرده باشم و همه باید این‌طور باشند، نباید این‌طور باشد که ما در کنار زیارت امام رضا علیه السلام قصد زیارت دیگری را هم داشته باشیم! اینجا که دکان و دستگاه نیست، اینجا این دستگاه‌های درویشی که قطبی داشته باشند نیست. بنده خودم در کنار صحن حضرت معصومه سلام الله علیها مشاهده کردم که یکی از این قطب‌ها داشت حرکت می‌کرد و چند نفر آمدند و افتادند روی پایش و پایش را بوسیدند و دو دقیقه همین‌طور روی پایش بودند و ایشان همین‌طور صاف ایستاده بود مثل شترمرغ تا این افراد از مقام ارادت و... دست بردارند و فارغ بشوند.

حساسیت و نهی شدید مرحوم علامه طهرانی از بوسیدن پایشان

در تمام ایام حیات پدر ما دو یا سه مورد اتفاق افتاد که يك چنین عملی انجام شد و ایشان کاری به سر اینها آورد که من نمی‌توانم انجام بدهم! در یکی از این موارد، ایشان عصایش را چنان بر کمر آن بیچاره‌ای که این‌طور کرده بود زد که من گفتم کارش را ساخت و کمرش دو نصف شد! البته این چوب تأدیب بود و او را هدایت کرد! خلاصه در این‌گونه موارد ایشان با کسی شوخی نداشت.

در آن زمانی که ما منزلمان در پیچ شمیران بود، یکوقت داشتیم به مسجد می‌رفتیم و یکی از افرادی که تازه آشنا شده بود و بنده خدا اطلاعی نداشت - جوانی بود خیلی صاف و...! - نمی‌دانم چه شد و حالی برایش پیدا شد که يك دفعه در کنار چهارراه هدایت روی پای ایشان افتاد. دیگر به او رحم کردند و الا این قضیه به بیمارستان هم نمی‌رسید! حالی برای ایشان پیدا شد که دیدم رنگ ایشان سفید شد و به حال تهوع درآمدند و در کناری چند دقیقه‌ای نشستند و نتوانستند حرکت کنند! اینها شعبده نیست! ده دقیقه، يك ربعی نشستند و بعد که مقداری حالشان جا آمد و بهتر شدند بلند شدند و کم‌کم حرکت کردند! ایشان يك مربی است و آن آقای هم که مثل شترمرغ کنار صحن ایستاده و از دو متری خودشان را پرت می‌کنند روی پا و او همین‌طور می‌ایستد، او هم يك مربی است! به آن می‌گویند درویش‌بازی و كلك و حقه‌بازی و به این می‌گویند هدایت و ارشاد.

قضیه دیگری هم که فکر می‌کنم ظاهراً در همین مجالس قبلی برایتان گفتم، مربوط بود به مرحوم آیت الله سید علی لواسانی که خدا رحمتشان کند. این سه مورد بود که من از ایشان در زمان حیاتشان به

۱. احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج 12، ص 352؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 259؛ بحار الانوار، ج 99، ص 31، باب فضل زیارة إمام الإنس و الجنّ أبی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه و فضل مشهده.

یاد دارم که خلاصه يك چنین قضیه‌ای برایشان اتفاق افتاد. پدر ما این‌طور بود، اهل دكان نبود. هر چه هست امام رضا علیه‌السلام است و غیر از امام رضا کسی نیست و غیر از امام رضا همه صفرند! همه در این آستانه محوند و نباید به آنها توجه بشود و نباید به آنها نظر بشود. بله، از آنجایی که این مرد، مرد الهی و ولی‌خدا و عارف‌بالله است و جزو حریم امام رضا علیه‌السلام قرار گرفته است، انسان وقتی که حال داشته باشد می‌رود زیارت می‌کند و سر قبرش می‌نشیند و اگر نیم ساعت هم خواست بنشیند، بنشیند منتها نباید حق دیگران را بگیرد و نباید مزاحم دیگران بشود و باید نوبت را به دیگران بدهد و يك فاتحه و سورة توحید و سورة قدری بخواند و برود. باید تنها به آنجا رفت و دسته‌جمعی نباید به آنجا رفت، دسته‌جمعی رفتن خلاف است و باید ترك بشود. زیارت امام رضا علیه‌السلام هم می‌روید تنها بروید، یا با دو نفر یا سه نفر بروید، برای چه دسته‌جمعی می‌روید؟ آیا خود این رفتن چیزی است که همه باید يك جور بروند؟ نه. آنچه برای ما مهم است این است که خود را تهی‌تر و فقیرتر و بیچاره‌تر به این امام علیه‌السلام عرضه کنیم نه با یال و کوپال و بیا و برو و فلان! مگر کجا می‌خواهیم برویم؟ پیش چه کسی می‌خواهیم برویم؟ و به چه کسی می‌خواهیم بگوییم؟ پیش چه کسی می‌خواهیم عرض حال کنیم؟ پیش امام رضا علیه‌السلام که ما این هستیم؟ سرمان را پایین بیندازیم و برویم زیارت کنیم و برگردیم و کیسه را پر کنیم و بیاییم، این را می‌گویند ناموس. امام رضا علیه‌السلام داشتن، ناموس ما است و امام رضا علیه‌السلام را زیارت کردن ناموس ما است و کسی که می‌خواهد به يك جا برود که بلند نمی‌شود داد و هوار راه بیندازد.

لزوم رعایت آداب مجالس

در مجالسی که هست، مجالس باید عادی باشد و نباید پارچه سفید انداخته بشود، همان‌طوری که سابق بوده الآن هم همان‌طور است و فرش همین فرش است و صحبت نباید بشود و باید بعد از تمام شدن مجلس متفرق بشوند تا اینکه آن مسائل حفظ بشود. مطالبی هست که انسان باید این مطالب را در نظر داشته باشد و جدی بگیرد.

بنابر این افرادی که می‌خواهند زیارت بروند دیگر نباید به دنبال این باشند که کسی با آنها برود یا نرود. ما این‌طرف و آن‌طرف از این‌گونه مسائل می‌دیدیم. بعضی‌ها که دیدن مرحوم آقا می‌آمدند، انگار اگر تنها بیایند مسئله‌ای هست و باید حتماً شش نفر این‌طرف و چهار نفر آن‌طرف و دو نفر از عقب و با این وضعیت وارد بشوند!

زمانی شخصی می‌خواست به دیدن مرحوم آقا بیاید و آن شخص فرد بزرگی بود، ایشان فرمودند: «من خبر می‌کنم که شما چه وقتی بیایید و وقتی هم می‌آیید تك و تنها بیایید.» این تك و تنها آمدن خیلی مفید است و آدم اگر با این‌ور و آن‌ور برود، دیگر حواسش به صاحب‌خانه نیست و به این‌طرف و آن‌طرف خودش است که ما باهم هستیم ولی وقتی تنها باشد دیگر کسی را نمی‌بیند و آن‌وقت حرف را بهتر می‌فهمد و مسئله را بهتر ادراك می‌کند و در جانش بهتر می‌نشیند. اینها نکاتی است که انسان باید دقت کند.

بنابر این اگر کسی می‌خواهد حج عمره یا عتبات و یا زیارت امام رضا علیه‌السلام برود، يك وقت نگویید شما هم بیا، شما هم بیا که با هم برویم! می‌خواهی تنها برو و اگر نمی‌خواهی تنها بروی پس در خانه بنشین که ثوابش از رفتن بیشتر است! در منزلمان تنهایی بنشینیم بدون اینکه کاروان راه بیندازیم و بدون اینکه این‌طرف و آن‌طرفمان را بگیرند و بدون اینکه دسته‌جمعی برویم، در خانه بنشینیم که ثواب رفتن به زیارت امام رضا علیه‌السلام را به ما می‌دهند. اگر به آن شکل برویم چیزی نصیبمان نمی‌شود و دست‌خالی می‌رویم و دست‌خالی و بدتر هم برمی‌گردیم. اینها نکاتی بود که خواستم خدمت رفا و دوستان عرضه کنم.

سؤال: [با توجه به اینکه فرمودید: زن تنها به مسافرت نرود، آیا مسافرت او با همسر و بچه‌هایش هم اشکال دارد؟]

جواب: حتماً باید باشد و فقط باید با همسر و بچه‌ها باشد، اصلاً زن برای چه بدون شوهرش مسافرت می‌رود؟! برای چه؟! حالا در بعضی موارد اتفاق می‌افتد که ضرورت است، بهترین مسافرت برای زن [این است که با شوهرش برود].

مرام عقلانیت و فهم مرحوم علامه طهرانی و مرحوم حداد

اتفاقاً این را یادم رفت، حالا که ایشان اشاره کردند چند کلمه‌ای هم در این زمینه بگوییم و اگر رفقا به ما لطفی بکنند که من جواب به این سؤال‌ها را برای جلسه بعد بگذارم منتها ان شاء الله جلسه بعد زودتر برگزار بشود و اتفاقاً در جلسه دیروز هم گفتم که اگر من غفلت کردم، رفقا من را متنبه و متذکر کنند و ان شاء الله که کوتاهی نخواهد شد و الآن که نگاه کردم دیدم سؤالات خیلی زیاد است الحمدلله، هرچه سؤال بیشتر می‌شود بیشتر باعث خوشبختی ما می‌شود چون همان‌طوری که عرض کردم این راه راهی است که انسان باید بدون سؤال [شبهه] جلو برود، کسی که به اینجا می‌آید اگر شبهه دارد نیاید یا اگر می‌آید باید شبهه‌اش را بیان کند.

من قبلاً خدمت همه رفقا عرض کردم و باز هم عرض می‌کنم که مرام پدر ما مرام فهم بود، مرام عقل بود. مرحوم حداد درس نخوانده بود و اهل علم و درس هم نبود ولی تعبیری را که من از مرحوم پدرمان راجع به مرحوم حداد - رضوان الله تعالی علیهما - شنیدم، این بود که می‌فرمودند: «من عاقل‌تر از این مرد در دنیا ندیدم!»

راه سلوک یعنی راه بدون شبهه

راه، راه بدون شبهه است و هر کسی در هر جایی شبهه دارد باید بنویسد و من هم بیان می‌کنم. اتفاقاً در جلسه دیروز که حالا نوارش را دوستان گوش بدهند، من وقتی سؤالات و نامه‌ها را نگاه می‌کردم يك نامه به‌نظر من خیلی جالب آمد، نامه انتقادی بود. اول همان را برداشتم و خواندم و از اول تا آخر انتقاد بود ولی انتقاد صحیح و انتقاد مفید، چه اشکالی دارد؟ باید انتقاد کرد و باید اشکال گرفت، ما آمدیم اینجا که اشکالات همدیگر را برطرف کنیم، نیامدیم که نقاط ضعف خودمان را بپوشانیم و نیامدیم سر هم کلک سوار کنیم و نیامدیم مخفی‌کاری کنیم.

عزت‌های دنیوی علت برای مخفی‌کاری

مخفی‌کاری برای کجاست؟ برای عزت‌های دنیوی است، آن بحثی که بیان کردیم برای این است، کسی که بخواهد برای خودش عزت دروغی کسب کند مجبور است که مخفی‌کاری کند و دروغ بگوید، مجبور است مدرک جعل کند، مجبور است خیلی کارها انجام بدهد، از این طرف [و آن طرف مدرک جعلی] بیاورد! همه اینها برای دنیا است.

فرض کنید من الآن در يك چنین وضعیتی هستم که گاهی نماز شب می‌خوانم و گاهی هم نمی‌خوانم، اگر به شما بگویم که حتی يك شب هم نماز شب از من فوت نشده است، این می‌شود چه؟ این می‌شود ذلت واقعی و عزت دنیوی و دروغ و کلک! یا فرض کنید من آدمی هستم که ممکن است در يك ماه رمضان يك ختم قرآن نکنم و پانزده جزء یا دوازده جزء بخوانم، حالا اگر بگویم هیچ ماه رمضان نشده که از ما بگذرد و ما يك ختم قرآنی نکنیم! چرا دروغ می‌گوییم؟ چرا باید دروغ گفت؟ چرا باید انسان با افراد با دروغ برخورد کند؟ این درد را ما به کجا ببریم؟ کی می‌رسد آن زمانی که ما از مخاطب خودمان صدق بشنویم؟ کی می‌رسد؟ ان شاء الله زمان ظهور حضرت! چرا باید این‌طور باشد؟

مکتب مرحوم علامه طهرانی مکتب صدق و راستی

مکتب مرحوم آقا مکتب صدق و راستی است، انجام دادی بگو انجام دادم و انجام ندادی بگو انجام ندادم، چرا می‌گویی انجام دادم؟! چرا می‌گویی انجام ندادم درحالی‌که انجام دادی؟! چرا ما باید پنهان‌کاری کنیم؟! عزیز من بالأخره فردایی هم هست! آخر گفتند فردایی هم هست و خودت هم می‌دانی که هست، وقتی که ما می‌دانیم هست نباید مسئله به این کیفیت باشد.

قبولی عبادت زن در کنف و حمایت شوهر

مرحوم آقا فرمودند که زن، آن وقتی عبادتش مقبول است و آن وقتی مورد رضای الهی هست که کارش را در کنف و حمایت شوهر انجام بدهد نه اینکه شوهرش را کنار بگذارد، فوری چادرش را سر کند و راهش را بکشد و برود، و بگوید: شوهر به جهنم!

نه‌خیر، مسئله این‌طور نیست. اگر به زیارت می‌روید باید با شوهرتان و با بچه‌هایتان بروید، آن زیارتی را که با شوهرتان می‌روید را امام رضا علیه‌السلام قبول می‌کند نه آنکه کاروان راه بیندازید و شوهر و بچه‌ها را رها کنید و بروید زیارت و خوب و خوش باشید که الحمدلله خیلی خوش گذشت! نه آقا جان در آن سفرها نصیب زیادی نمی‌برید! اگر می‌خواهید زیارت بروید صبر کنید وقتی شوهرتان مرخصی و بیکاری داشت ولو دو روز، ولو يك شب، آن موقع بروید و این یک شب رفتن از رفتن ده روز ثوابش بیشتر است! با شوهر بروید و با شوهر برگردید و در سفر رضایت شوهر را جلب کنید و مطابق با میل او رفتار کنید و اگر يك روز گفت که الآن زیارت نرو و حرم نرو و بیا به فلان جا برویم، حرم نرو و با شوهرت به فلان جا برو! بروید خرید کنید، رفتن با شوهر برای خرید کردن از رفتن زیارت امام رضا با کراهت شوهر ثوابش بالاتر است.

لزوم بیان مطالب بزرگان بدون تحریف

مسئله دیگری که هست و حتماً هم باید نسبت به آن تذکر داده شود، مسئله شرکت در مجالس است. ببینید همان‌طوری که می‌دانید و اخلاق مرا هم می‌دانید، وظیفه من این است که آنچه را از بزرگان شنیده‌ام بدون دست‌بردن، بدون خط‌کشی کردن، بدون تحریف و بدون کم و زیاد کردن به گوش دوستان برسانم و خیلی هنر کنم همین مقدار است که در امانتی که بزرگان حامل این امانت بودند، نسبت به رساندنش به دوستان و افرادی که می‌توانند عمل کنند نه آنهایی که مسخره می‌کنند، آنهایی که استعداد و قابلیت برای عمل را دارند خیانت نکنم و خیلی هنر کنم همین مقدار است، همان‌طوری که شنیدم همان‌طور بیان کنم.

سلوک زن در گروی اجازه و رضایت شوهر

آنچه من از بزرگان و از مرحوم پدرم شنیده‌ام همین است که زن باید اجازه و رضایت شوهرش را در ارتباطات کسب کند، آیا ما می‌خواهیم برای خودمان کار کنیم یا برای خدا؟! تکلیفمان را روشن کنیم، می‌خواهیم برای خدا کار کنیم دیگر. شما به‌جای اینکه اینجا بیاید می‌توانستید جای دیگری هم بروید کسی که جلوی‌تان را نگرفته بود، جاهای دیگر هم هست و حتماً که نباید در همه جا دَنس^۱ و غیر دَنس و فلان و این حرف‌ها باشد! آنجا حرف‌های دیگری هم می‌زنند، آنجا مطالب دیگری هم می‌گویند. مطالبی هست منتها شما آمدید در اینجا که چه چیزی را بشنوید؟ آمدید که آن چیزی را که اولیا و عرفاء

^۱ .Dance

الهی و حقیقی گفتند، بشنوید. پس من نمی‌توانم در این رسالت خیانت کنم. اگر زن رضایت شوهر را در کاری که انجام می‌دهد و در ارتباطی که برقرار می‌کند کسب کرد، در آن لحظه در حال سلوك است ولی اگر بدون اجازه شوهر به جایی رفت و بدون رضایت شوهر عملی را انجام داد، آن عمل مقبول الهی نیست و نخواهد بود! و علاوه بر آن این عمل بر او وزری و وبالی خواهد شد که باید پاسخگو باشد!

بنابر این افرادی که در مجالس شرکت می‌کنند، این شرکت کردن باید با اجازه رسمی شوهرشان باشد، این يك. افرادی که شرکت می‌کنند باید با طیب‌خاطر شوهرشان شرکت کنند. گفتیم که لنگه کفش بلند نکنید و روی سر شوهر بدبخت بزنید و بگویید که آیا رضایت می‌دهی یا نمی‌دهی؟! [که در این صورت حتی اگر بگوید که رضایت می‌دهم و حلال است، حلالش هم به هوا رفته است! این طور نه، رضایت باید رضایت واقعی باشد و اگر احم و تخم بکنید و منزل را برآشوبانید تا اینکه شوهر رضایت بدهد، آن رضایت فایده‌ای ندارد. باید رضایتی که می‌دهد از روی طیب‌خاطر باشد و این هم چیزی نیست که ما نفهمیم، نه! همه می‌فهمیم. اگر فهمیدید که واقعاً می‌گوید می‌خواهم بروی، واقعاً می‌خواهم این کار را انجام بدهی، واقعاً می‌خواهم در این مجلس شرکت بکنید، در این صورت بدانید که رفتن در آنجا اشکال ندارد و بلکه برای شما حسنه و ارتقا و رشد خواهد بود ولی اگر احساس کردید ته دلش يك مقدار ناراحتی دارد - من آن آخر مطلب را می‌گویم و دیگر هر کسی خودش می‌داند که چطوری برداشت کند، دیگر من آن نهایت مسئله را می‌گویم - به‌ظاهر می‌گوید برو ولی نگاه می‌کنی ته دلش نسبت به این رفتن رغبت ندارد، در این صورت راحت در همان جایتان بنشینید که آن نشستن در همان جا نهصد و نود و نه بار بلکه هزار بار از رفتن در مجلسی که به شما علم یاد بدهند، در آن مجلس قرآن خوانده بشود، دعای سمات خوانده بشود، کتاب‌های مرحوم آقا خوانده بشود، نشستن در آن منزل به‌خاطر کسب رضایت شوهر ثوابش از رفتن در آنجا بیشتر است! ولی حالا اگر شما انجام ندادید به شما بگویم که از وقتی که از منزل خارج می‌شوید تا وقتی که به منزل برمی‌گردید، ملائکه خدا شما را لعنت خواهند کرد! حالا اگر هر کسی می‌خواهد برود، برود!

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۴۰؛ الخصال، ج ۲، ۵۱۱؛ الکافی، ج ۱۱، ص ۱۶۱.

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: "جَاءَتْ إِمْرَأَةً إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا حَقَّ الزَّوْجَ عَلَى الْمَرْأَةِ فَقَالَ لَهَا: أَنْ تُطِيعَهُ وَ لَا تُعْصِيَهُ وَ لَا تَصْدُقَ مِنْ بَيْتِهِ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ لَا تَصُومَ تَطَوُّعاً إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ لَا تَمْنَعَهُ نَفْسَهَا وَ إِنْ كَانَتْ عَلَى ظَهَرِ قَتَبٍ وَ لَا تَخْرُجَ مِنْ بَيْتِهَا إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ إِنْ خَرَجَتْ مِنْ بَيْتِهَا بِغَيْرِ إِذْنِهِ لَعَنَتْهَا مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ وَ مَلَائِكَةُ الْأَرْضِ وَ مَلَائِكَةُ الْعُضْبِ وَ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ حَتَّى تَرْجِعَ إِلَى بَيْتِهَا. فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ أَعْظَمَ النَّاسِ حَقّاً عَلَى الرَّجُلِ. قَالَ: وَالِدُهُ. فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ أَعْظَمَ النَّاسِ حَقّاً عَلَى الْمَرْأَةِ. قَالَ: زَوْجُهَا. قَالَتْ: فَمَا لِي عَلَيْهِ مِنَ الْحَقِّ مِثْلَ مَا لَهُ عَلَىَّ. قَالَ: لَا وَ لَا مِنْ كُلِّ مِائَةِ وَاحِدَةٍ. قَالَ: فَقَالَتْ: وَ الَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ نَبِيّاً لَا يَمْلِكُ رَقَبَتِي رَجُلٌ أَبَداً».

ترجمه: «محمد بن مسلم گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: "زنی نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای پیامبر! حق شوهر بر همسرش چیست؟ فرمود: این که اطاعتش کند، از او نافرمانی ننماید، از اموال شوهرش صدقه ندهد مگر با اجازه شوهر، روزه مستحبی نگیرد مگر با اجازه شوهر و شوهرش را از خود منع نکند گرچه بر پشت کوهان شتر باشد و از خانه خارج نشود مگر با اجازه شوهر و اگر بدون اجازه‌اش از خانه خارج شود، فرشتگان آسمان و زمین و فرشتگان غضب و رحمت او را لعن می‌کنند تا هنگامی که به منزل بازگردد. زن عرض کرد: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله! چه کسی بزرگترین حق را بر مرد دارد؟ فرمود: پدرش. عرض کرد: ای پیامبر خدا! چه کسی بزرگترین حق را بر گردن زن دارد؟ فرمود: شوهرش. عرض کرد: پس من چه حقی بر شوهرم مانند حقی که او بر من دارد دارم؟ فرمود: نه [حقوق تو مانند حقوق شوهرت نیست] و از هر صد [حقی که او دارد، تو] یکی هم نداری. زن عرض کرد: به خدایی که تو را به حق برانگیخت! هرگز هیچ مردی مرا تصاحب نخواهد نمود و با هیچ‌کس از دواج نخواهم کرد!» (محقق)

بهترین کار زن تحصیل رضایت شوهر و پرداختن به امور زندگی

وقتی من می‌گویم زیاد در مجالس نروید و هفته‌ای دو مرتبه کافی است برای این است که زن برای این درست نشده که صبح چادر را سرش بیندازد و برود و بعد بیاید ببیند که غذا سوخته و بگوید که رفتم آنجا این را یاد گرفتم و حالا اگر اینجا می‌ماندم چه کار می‌کردم؟ آیا بچه‌های تو را نگه می‌داشتم؟! اینها صحیح نیست و تمام این رفتن‌ها و این کارها خلاف است! «ره چنان رو که ره روان رفتند.» همان‌طوری که بزرگان گفتند: «تحصیل رضایت شوهر و پرداختن به امور زندگی!»

دائماً می‌گویند بچه‌ها را چطوری حفظ کنیم؟! خب همین‌طور، وقتی که در خانه نیستید بچه مادر ندارد! در خانه بنشینیم و با بچه بازی کنیم، قصه بگوییم، مطالب مفید برایش بگوییم، با آنها انس بگیریم، با بچه رفیق باشیم که بچه احساس کند، احساس پشت و پناه داشته باشد، اینها مهم است و انسان را بالا می‌برد و سلوک زن این است، بنابراین باید این مطلب را موردنظر قرار بدهیم.

مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - به یکی از افرادی که با شوهرش اختلاف پیدا کرده بود و شوهرش با مرحوم آقا قطع رابطه کرده بود - حالا ای کاش فقط قطع رابطه می‌کرد، نامه‌هایی برای مرحوم آقا می‌داد که رکیک‌ترین فحش‌ها و زشت‌ترین مطالب را به ایشان نسبت می‌داد که من آن نامه‌ها را می‌دیدم، یعنی می‌دادند به من که ببینم، یک چنین شوهری و در مقابل زنی که برای دیدن مرحوم آقا لَهله می‌زد و لحظه‌شماری می‌کرد! - می‌دانید مرحوم آقا به آن زن چه گفته بودند؟ فرموده بودند که تا وقتی شوهرت اجازه نداده است، حق آمدن پیش من را نداری! دیگر بالاتر از این چه می‌خواهید باشد؟ به این کیفیت و صراحت! تو می‌خواهی بالا بروی؟ همان طهران هم که هستی من به تو می‌رسانم آنچه باید به تو برسانم!

ایشان به خود من فرمودند که تو در آن طرف دنیا باش، در آن طرف دنیا مثل کف دست منی، کجا می‌خواهی بروی؟! چه کار می‌خواهی بکنی؟! چه چیزی را می‌خواهی از من بیوشانی؟! چه چیزی را می‌خواهی از من مخفی کنی?!

به دوستانش می‌فرمودند که بروید و مسکن را خودتان انتخاب کنید برای من تفاوتی نمی‌کند. صریحاً می‌گفتند، خب همه هم می‌دیدند و همه هم می‌دانستند. آن کسی که در آنجا می‌ماند و حسرت دیدن مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - را می‌خورد و به‌خاطر اطاعت از شوهر و به‌خاطر مخالفت شوهر نمی‌تواند به زیارت مرحوم آقا برسد، شوهر خیال می‌کرد که بر زن چیره شده است ولی نمی‌دانست که زن دارد بالا می‌رود! خبر ندارد و او نمی‌فهمد که با مخالفتش دارد جلوی زنش سفره پهن می‌کند! متوجه شدید؟! شوهر با مخالفت و منع کردنش دارد برای زنش هدیه می‌آورد! منتها او نمی‌داند و خیال می‌کند که بله، حالا سخت گرفته است و فشار وارد می‌کند و می‌گوید خوب شد آن استاد تو فلان کرد؟! زن هم سرش را پایین می‌اندازد ولی نمی‌داند که حرکتش را می‌کند و سیرش را می‌کند و او هم به آنجایی که باید برسد خواهد رسید و بعد از مدتی تازه شوهر می‌فهمد که عجب! کلاه سر چه کسی رفته و چه کسی برده است؟ و چه کسی این وسط خلاصه سفره را جمع کرده و همه غذاها را خورده و یک‌تنه به راه خودش ادامه داده است؟

قرآن کریم و ائمه و مکتب عرفان، ناموس ما هستند

بنابراین روش و مرام بزرگان این است که ما فقط بر طبق آنچه را مسیر دین و سنت رسول خدا و ائمه معصومین علیهم السلام برای ما ترسیم کرده‌اند حرکت کنیم و این را به‌عنوان ناموس خود بپذیریم. ناموس ما این است، ناموس ما ائمه هستند، ناموس ما قرآن کریم است، ناموس ما مکتب عرفان است و اینها ناموس ما است. حالا این وسط و آن وسط دادوبیداد [کنیم] یعنی چه؟ دیگران بیایند و نیایند، افراد زیاد بیایند، نیایند.

لزوم ارتباط با افراد صاحب درد

یکی از رفقا، حالا شوخی می‌کرد ولی چندی پیش به من می‌گفت:

در سابق که این همه دوستان و رفقا و احبه نبودند، ما هفته‌ای يك دفعه شما را می‌دیدیم ولی حالا دیگر باید برویم يك آقای دیگری را پیدا کنیم که سرش شلوغ نباشد! اقلأً هر وقتی بخواهیم بتوانیم برویم و او را ببینیم!

گفتم که الحمدلله خداوند مصاحبت و رفاقت دوستان را برای ما فراهم کرده و ما مفتخر هستیم به اینکه خداوند ارتباط ما را با افرادی برقرار کرده است که به‌دنبال درمان هستند و به‌دنبال از بین بردن درد هستند و درد را احساس کرده‌اند. و وای به حال آن کسانی که آنها درد را احساس نکنند! نیازی نیست انسان با آنها ارتباط داشته باشد. لذا شما می‌دانید که من اصلاً با غیر از رفقای خودم ارتباطی ندارم، با کسی ارتباط ندارم و ارتباطم با آن کسی بیشتر است که بیشتر احساس درد کند! او موفق‌تر است و او جلوتر است و او از بقیه پیش‌تر است و او بهتر مطلب را می‌گیرد.

امیداریم ان‌شاءالله به برکت امام زمان علیه‌السلام و ادعیه آن بزرگوار و انفاس قدسیه آن حضرت، خداوند متعال توفیق متابعت و انقیاد هرچه بیشتر از سنت و مرام آن حضرت را نصیب همه ما بفرماید!

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد